

ویژگی های امپریالیسم؛

جزوه دوم

استاد جواد منصوری

واحد دانشجوی حزب جمهوری اسلامی

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و قطع ایادی اجانب و مزدورانشان موج گرایی به شناخت عمیق تر مسائل اعتقادی و تحلیل و بررسی مسائل سیاسی از دیدگاه اسلام روز افزون گردید و به خصوص نسل جوان با دیدی جدید خواهان هر چه بیشتر عرضه شدن اسلام اصیل شدند. به همین دلیل در دوران سازندگی پس از انقلاب نیاز وجود کلاس های ایدئولوژی و سیاسی اسلامی به شدت احساس می شد.

واحد دانشجویی حزب جمهوری اسلامی در جهت رفع این نیاز تاکنون اقدام به تشکیل چندین دوره کلاس درباره مسائل مختلف ایدئولوژی و سیاسی کرده است که جزوات آن ها به صورت پلی کپی به چاپ رسیده و در اختیار علاقمندان قرار گرفته است.

جزوه حاضر نیز مجموعه ایست از متن پیاده شده نوارهای دروس برادر جواد منصوری مسئول بخش فرهنگی سپاه پاسداران انقلاب اسلامی که تحت عنوان ویژگی های امپریالیسم در زمستان سال ۱۳۵۹ در کلاس های این واحد تدریس گردیده است که به دلیل درخواست های زیاد علاقمندان با اصلاحاتی اقدام به چاپ آن نموده ایم.

لازم به تذکر است که به علت مشغله زیاد استاد متأسفانه امکان تصحیح این جزوه به وسیله ایشان عملی نبود به این جهت اگر اشکال و یا نارسائی هایی در برخی مطالب آن به چشم می خورد قبلاً پوزش می طلبیم.

ضمن آرزوی توفیق برای همگان آماده پذیرش انتقادات، نظریات، پیشنهادات شما می باشیم.

به امید این که کارمان آغازگر تداوم بخش اهداف مذکور که ابلاغ رسالت اسلامی خویش و رسیدن و رساندن به ایدئولوژی اصیل اسلامی است باشد.

واحد دانشجویی حزب جمهوری اسلامی

جلسه چهارم

سیاست‌های جاری امپریالیسم

بسم الله الرحمن الرحيم

سیاست‌های عملی و جاری امپریالیسم دقیقاً بستگی به همان دیدگاه‌های کلی است که از انسان، جهان و جامعه دارند، بنابراین دقت کنید که در تمام ادامه بحثمان این ارتباط را حفظ کنید. یعنی وقتی که مثلاً می‌گوئیم این‌ها این‌گونه عمل می‌کنند یا این‌گونه بهره‌برداری می‌کنند، باید بگوییم که این شیوه عمل یا این‌گونه بهره‌برداری از جریانات، چه ارتباطی با آن دیدگاه‌های کلیشان دارد. ما اگر بتوانیم این رابطه را دقیقاً بشناسیم حسنش این خواهد بود ما همیشه متوجه می‌شویم، که ضرورت داشتن یک دیدگاه صحیح مبتنی بر واقعیت‌های جهان و قانون مندی‌های جهان چقدر می‌تواند در اعمال ما تأثیر مثبت یا منفی بگذارد.

ما اصرار داریم تا مردم اصول و مبانی اسلامی را به خوبی و عمیق فرا گیرند. و معتقدیم با پیشرفت در آموزش شناخت اسلام بسیاری از اعمال تصحیح می‌شود و از روش‌های غلط پیش‌گیری می‌شود. به‌عنوان مثال: شخصی در رژیم گذشته که دادستان دادرسی کل ارتش بود بعداً البته مقام دیگری گرفت این شخص آدمی بود که خودش را خیلی مذهبی می‌دانست. به‌طوری‌که روزها شاید نیم ساعت قبل از وقت اداری به دفتر کارش می‌آمد و سعی می‌کرد اصلاً تأخیر نداشته باشد. در این نیم ساعت هم می‌نشست قرآن و دعا می‌خواند و از محل کارش که حرکت می‌کرد و به سمت دادگاه می‌رفت دائماً در حال ذکر گفتن بود و جالب این‌که می‌رفت در دادگاه حکم اعدام صادر می‌کرد و همین آدم را در مکه دیده بودند در حال حج که چقدر دعا می‌خواند و گریه می‌کرد.

به او می‌گویند آخر تو چرا این کارها را می‌کنی و آنجا آدم می‌کشی - اتفاقاً حکم اعدام مرحوم بخارائی، امانی، نیک نژاد و هرندی را او امضاء کرده بود- آن قبیل کارها چیست؟ و این‌طور رفتار چیست؟ گفته بود که این کارها یک برنامه و یک پرونده جدا دارد و آن کارها هم یک برنامه و پرونده جدا دارد.

جدا کردن عمل از فکر، این خطر را واقعاً دارد که می‌تواند انسان را به این صورت بکشد که این کارها را بکند ظاهراً هم توجیه شرعی برای خودش داشته باشد و جالب این‌که این آدم لباس و وسائل اداره را نجس می‌دانست و بنابراین وقتی به منزل می‌رفت تمام این‌ها را در می‌آورد، دست‌ها و صورتش را آب می‌کشید و بعد می‌ایستاد و نماز می‌خواند.

منظورم این است که این آدم‌ها کم نیستند. فکر نکنید که از این آدم‌ها کم داریم، نه، این دقیقاً به دلیل آن است که این آدم اسلام را عمیقاً نشناخته است اگر اسلام را شناخته بود هیچ وقت این‌طوری نه حرف می‌زد و نه عمل می‌کرد. آدمی هم نبود که مثلاً بگوییم نمی‌فهمد بلکه اساساً پایه‌های فکریش را اشتباه گذاشته بود. به هر تقدیر ما از این‌ها خیلی زیاد داریم. چیزی را برایتان به طنز بگوییم که البته واقعیتی است ولی جنبه طنز دارد. می‌گویند که در یک شب

احیاء در مسجدي شخصی نزد فردی که پول به ربا می‌داده است می‌آید و می‌گوید فلانی من از تو پول به ربا گرفته‌ام، ندارم که بدهم، بیا از این ربایت صرف نظر کن. او در جواب می‌گوید که برو این شب‌ها جای حرف دنیا زدن نیست، آن را به موقعش باید بیاوری بدهی.

این مسئله ای است که اتفاق افتاده است ولی واقعاً چیزی که در آن است و من می‌خواهم بگویم این است که این رابطه را حفظ کنید. اگر فرداً دیدید یا خواندید یا شنیدید که فرضاً در یک کتابی نوشته یا یک گوینده ای گفته است که مثلاً سوسیالیسم برای دفاع از حیثیت انسان، مسئله، عمومی کردن مالکیت را مطرح می‌کند، این یک حرف است باید ببینید که همین آدم در عمل چگونه همین موضوع را پیاده می‌کند.

ما ببینیم در این راه حاضر است چگونه عمل بکند. میلیون‌ها آدم را مثلاً می‌کشد و یا اینکه، به شکل دیگر است؟

ما سیاست‌های کلی این نظام را به سه قسمت می‌کنیم به عبارت دیگر سه محور برایش تعیین می‌کنیم:

۱- سیاست‌های اقتصادی و مالی

۲- سیاست‌های اجتماعی و سیاسی

۳- سیاست‌های فکری و فرهنگی

سیاست‌های اقتصادی و مالی

در مورد اقتصاد باید گفت که از دیدگاه کلی نظام از مسائل اصلی است و یا اصولاً محور عمده حرکت هاست و باید این را بگویم که اگر قرار بشود ما برای این نظام یک پاشنه آشیل معتقد باشیم، پاشنه ی آشیل نظام‌های امپریالیستی، «اقتصاد» است. (زیرنویس = افسانه ایست یونانی که قهرمانی در یونان بود به نام آشیل که هیچ تیر و نیزه ای بر بدنش کارگر نبود فقط پاشنه ی پایش بود که اگر تیر می‌خورد او را مجروح می‌کرد یا از پا می‌انداخت و لذا به‌عنوان یک ضرب المثل شده است. همین‌طور که ما می‌گوئیم نقطه ی ضعفش است و اگر آنجا ضربه ای بخورد کاری و مؤثر خواهد بود).

پس اگر ما بخواهیم نقطه ی ضعف نظام امپریالیستی را بگیریم باید بگوئیم که اقتصاد نقطه ی ضعفش است و در عین حال نقطه ی قوت آن هم هست. به این معنی که درواقع با استفاده از همین حربه و همین امکانات سیاست‌های خودش را به پیش می‌برد.

شما ملاحظه می‌کنید، حرفی را که دنیا به ما می‌زند این است. تو می‌گوئی نه شرقی، نه غربی، بسیار خوب تو می‌گوئی می‌خواهی مستقل باشی، بسیار خوب تو می‌گوئی می‌خواهی وابستگی‌هایت را ببری، ببینیم آیا می‌توانی با من کنی یا نه؟ من با تکنولوژی آنچنان اقتصاد تو را می‌کوبم که فلج بشوی و بعد مجدداً به دامن خودم برگردی.

حال توضیح می‌دهم که سیاست‌هایی که در این رابطه دارند چیست.

ما کلاً مطالبمان را در این بخش در ۷ محور خلاصه کرده‌ایم:

۱- استثمار شدید موجب تضاد دائمی آن‌ها با خلق‌ها هست.

اینها اساس حیات و قدرت خودشان را در قدرت اقتصادی‌شان می‌دانند. برای این که قدرت اقتصادی وجود داشته باشد و ادامه پیدا کند لزوماً باید استثمار کند. یعنی امکان ندارد که ما یک قدرت مافوق قدرت عادی خودمان داشته باشیم بدون این که دیگران را ضعیف کرده باشیم. آن جمله معروفی که منسوب به حضرت علی (ع) هست خیلی دقیق باید بررسی شود.

«ما رأیت نعمه موفوره الا و الی جانبها حق مضیع» یعنی من ندیدم ثروت انباشته شده‌ای را در جایی مگر آن که در کنار آن حق ضایع شده‌ای باشد. ما حالا به این که این جمله منسوب به حضرت علی (ع) هست یا نیست کار نداریم ولی این واقعیتی است که شما نمی‌توانید در دنیا کسی را پیدا کنید که مثلاً ۱۰ میلیون تومان ثروت داشته باشد و حق کسی را ضایع نکرده باشد و به این ثروت رسیده باشد. به نظر من واقعاً محال است.

وقتی شما نگاه می‌کنید می‌بینید که مثلاً آمریکا در فاصله‌ی سال ۱۹۷۲ تا ۱۹۸۷، ۲ میلیارد دلار در امریکای جنوبی سرمایه‌گذاری می‌کند بعد ۶ میلیارد دلار بهره‌ی این پول به امریکا بر می‌گردد، علاوه بر آن سرمایه‌اش همان جا محفوظ است. این محال است بدون این که در آنجا استثمار و بهره‌کشی نشده باشد، حقی و حقوقی ضایع نشده باشد.

به هر تقدیر نظام‌های موجود، موجودیت و قدرت خود را در میزان استثمار و شدت آن می‌دانند. خوب از آن طرف هم خلق‌ها که همیشه نمی‌توانند بایستند و تماشاگر استثمار دیگران باشند. خیلی طبیعی و عادی است و باید این‌طور باشد و اگر غیر از این باشد تعجب‌آور است که کسی می‌خواهد بیاید و حقی را از شما ضایع کند و شما دفاع نکنید.

البته در بسیاری از مواقع اتفاق می‌افتد که حقی از شما ضایع می‌شود ولی توجه ندارید که حق شما گرفته می‌شود بنابراین ممکن است عکس‌العملی نشان ندهید و این برای همیشه نخواهد بود، بالاخره یک روزی متوجه می‌شوید که حقی از شما ضایع می‌شود و یا ممکن است شما متوجه نشوید و دیگران متوجه بشوند و شما را آگاه بکنند و به حمایت از حقوق شما قیام کنند. این است که شما نگاه می‌کنید معمولاً در انقلابات دنیا یک گروهی پیشتاز و شروع‌کننده است و آن گروهی که از لحاظ آگاهی جلوترند. بعد بقیه به آگاهی می‌رسند و به این‌ها می‌پیوندند، پس به دلیل همین استثمار است که این‌ها تضاد دائمی با خلق‌ها دارند و این یکی از ویژگی‌های امپریالیستی است.

لذا شما نمی‌بینید در تاریخ، نظام ستمگری را که درگیری نداشته باشد، منتها گاهی شدید و گاهی ضعیف است، گاهی مستقیم و گاهی غیرمستقیم است. و لذا شما می‌بینید که جنگ طلبی و گسترش تسلیحات، به‌عنوان یکی از اصول

سیاست‌های جاری این‌هاست. دولتی در این کار برنده است که در دنیا تشنج بیشتری ایجاد کند و بازار فروش سلاح بیشتری برای خودش به وجود بیاورد، تا از طریق فروش سلاح سودهای کلان ببرد و بعد بقیه ی اقتصاد خودش را تأمین بکند و به این ترتیب باز برتری اقتصادی خودش را ادامه بدهد.

این‌ها حقایقی است که فکر می‌کنم اگر مردم دنیا مقداری به آن آگاهی پیدا کنند به همان مقدار حاضر به جنگ برای از بین بردنش می‌شوند. حالا به هر طریق که ممکن است انجام بشود. واقعیتی است ولی بسیاری از مردم این را نمی‌دانند.

۲- ایجاد وابستگی اقتصادی

اگر شما بخواهید یک نفر را برای همیشه وابسته خودتان بکنید، به طوری که حاکمیت یک طرفه بر او داشته باشید و از استثماری که شروع کردید مطمئن باشید، لازمه اش این است که یک سیاستی داشته باشید که امکان قطع رابطه استثماری برای طرف نباشد. الآن نظام‌های امپریالیستی در دنیا همین را عمل می‌کنند.

بعد برای این که همیشه این استثماری ادامه پیدا کند و وابستگی کامل بشود باید طوری عمل بکنند که امکان قطع این رابطه وجود نداشته باشد، اگر دقت کرده باشید در جریان انقلاب، و حتی همین الآن کسانی هستند که چه بسا از روی دلسوزی برای ما می‌گویند این شعار نه شرقی، نه غربی به ضرر ماست. برای این که ما نمی‌توانیم بدون آن‌ها اقتصاد داشته باشیم. به دلیل این که می‌بینید در طول همین دو سال، با این وضعیت اقتصاد ما دارد فلج می‌شود. پس لازم است مقداری سازش کنیم تا جریان مواد خام و تکنولوژی و سرمایه‌ها ادامه پیدا کند تا اقتصاد ما بتواند چرخ‌هایش به گردش دربیاید.

حتی افراد دلسوز حتماً لزوم ندارد همه شان خائن باشند- این حرف را می‌زنند. چرا؟ برای این که استدلال می‌کنند که میلیاردها یا ده‌ها میلیارد تومان از ثروت ما در این مملکت طوری تنظیم شده است که حتی یک پیچش را باید از خارج بیاوریم و اگر نه کارخانه‌ها می‌خواهد ما از این ثروت‌ها که نمی‌توانیم صرف نظر کنیم، بیکاری هم که به دنبالش خواهد بود و درگیری‌های اجتماعی و سیاسی هم به دنبال خواهد داشت. پس بیاییم مدتی یا برای همیشه به شکلی این رابطه مان را نگه داریم.

بسیاری از سیاست‌هایی که احياناً مورد اعتراض سیاست‌های مردمی قرار می‌گیرد بر پایه ی چنین استدلالاتی است. فرضاً «یکسری تولیدات در سرتاسر جهان هست که اصطلاحاً به آن‌ها صنایع «مونتاز» می‌گویند. (زیرنویس = مونتاز در فارسی یعنی سواره کاری یعنی فرضاً یک دستگاه را قطعات مختلفش را می‌آورند، و بعد اینجا سوار می‌کنند).

می‌گویند بسیاری از صنایع دنیا، صناعی که در کشورهای تحت ستم وجود دارد از همین نوع است. این‌ها دقیقاً ابزارهای وابستگی اقتصادی است. این یک واقعیت است که ما باید سال‌های سال خسارت این قطع رابطه را بپردازیم و با فلج

اقتصادی احیاناً روبرو بشویم تا بعد برسیم به این که خودمان اداره کننده باشیم. اساساً ما می توانستیم سیاستی اتخاذ کنیم که به این شکل کار کنیم. بحثی به جای خودش دارد. اما مثلاً این کارخانه مونتاژ ماشین ایران ناسیونال را در نظر آورید که یک وابستگی برای ما به وجود آورده است به این ترتیب که الان یا باید آن را بخوابانیم که کارگرش بیکار می شود و یا این که برویم به انگلستان بگوییم تا لوازم آن را به ما بدهد اینجا سوار کنیم و طبعاً معلوم است، آن وقت چه خواهد گفت؟

از آن طرف هم در صورت تعطیلش با یک بیکاری گسترده روبرو خواهیم بود. به هر تقدیر مسئله وابستگی اقتصادی زمینه های بسیار گسترده ای دارد که من فقط یک نمونه از آن را برایتان می گویم. در ایران با همین صنایع مونتاژ سر ما را گرم کردند کلاه سر ما گذاشتند و کشاورزی ما را نابود کردند. و نتیجه اش چه شد؟ نتیجه این بود که در سال ۴۲ که ما صادرکننده گندم و برنج بودیم در سال ۵۷، ۵۰٪ از محصول گندم و برنج ما از خارج می آمد. این تفاوت متعلق به دورانی است که این گونه سیاست ها اعمال می شد. هنوز هم ما در مورد گندم و برنج و امثال این ها با مشکلاتی روبرو هستیم. منتهی چند سال طول می کشد که ما به حد خودکفائی برسیم.

البته در مورد گندم بحمدالله تقریباً نزدیک به حد خودکفائی رسیده ایم. در عین حال خیلی باید کار بشود و خیلی مشکلات دارد. ولی این مسئله بسیار جدیست یعنی اگر قرار بشود ما گندم نداشته باشیم شما فکر می کنید ما این طور محکم می توانیم در مقابل دنیا بایستیم؟! ابدأ نمی توانیم و این یک واقعیتی است که ما اگر نیاز داشته باشیم، باید مقداری از شعارها را حذف کنیم. مگر این که تن به خیلی سختی ها بدهیم. معلوم نیست که همه بتوانند یک مدت طولانی تحمل چنین چیزی را داشته باشند. ما که نمی خواهیم دچار ذهنیت بشویم، و بگوییم ملت ایران ۳۶ میلیونی حاضر است گرسنگی بکشد، ولی هیچ معامله ای با خارج نکند. به هر حال تعدادی هستند که نمی توانند تحمل کنند و سروصدایشان در می آید و شما نمی توانید همه شان را متهم کنید که ضد انقلابند. نه، ما باید به سراغ واقعیت ها برویم. وابستگی اقتصادی ابتدای هرگونه وابستگی دیگر می شود.

البته جمله ای را قبلاً گفته ام و باز هم می گویم، که مبادله را با وابستگی اشتباه نکنید. یعنی ما می توانیم، فرضاً جو بیشتر از نیازمان داشته باشیم و برنج کم داشته باشیم بعد برویم مبادله کنیم. یا فرض بفرمائید نفت داریم به میزانی که نیاز داریم می فروشیم و چیزی را که نیاز داریم می خریم. این وابستگی نیست، مبادله است.

وابستگی زمانی هست که میزان نفتمان را حتی خودمان تعیین نمی کنیم که چقدر بفروشیم. این دیگران هستند که برای ما تعیین می کنند، که چقدر بفروشیم و بعد این پول ها را در چه راهایی خرج بکنیم؟ مبادله در همه ی دنیا طبیعی و لازم است و هیچ مسئله ای نیست که زیرا در همه کره ی زمین، که همه چیز پیدا نمی شود طبیعتاً مبادلاتی باید وجود داشته باشد.

۳- تشکیل انحصارات بین المللی

با انحصارات بین‌المللی که تبلور خودش را در کارتل‌ها و تراست‌ها نشان می‌دهند در واقع اقتصاد دنیا را در قبضه‌ی خودشان گرفته‌اند به طوری که یکی از نویسندگان می‌گفت برخی از این کارتل‌های نفتی آن قدر قدرت و ثروت دارند که می‌توانند یک چک بکشند و اوضاع سیاسی یک کشور را دگرگون کنند پولی بدهند که با خرج آن در یک کودتائی یا آشوبی بشود و بعد هم بهره برداری را خودشان بکنند.

برای این که اصطلاح کارتل و تراست روشن بشود و دقیقاً شناخته بشود مختصراً تعریفش را می‌گوییم:

«**کارتل‌ها**» مرکب از شرکت‌هایی هستند که با همدیگر ائتلاف می‌کنند که مثلاً ما قیمت را در این مقدار بگذاریم. بنابراین دیگر آن رقابت‌هایی که معمولاً بین فروشندگان وجود دارد از بین می‌رود و تمام سود حاصله با مقیاس زیاد به جیب این شرکت‌ها می‌رود. برای این که هر خریداری که به این شرکت‌های متعدد مراجعه می‌کند، می‌بیند قیمت‌ها یکی است و چون مجبور است بخرد بنابراین از هر کدام آن‌ها که بخرد باز به قیمت بالا خریده است.

و اما «**تراست**» یعنی ادغام چند شرکت و متحد شدن چند شرکتی که تولیداتی دارند که مکمل همدیگر هستند. مثلاً از یک ماشین یکی موتورش را می‌سازد، یکی اتاقش را می‌سازد، یکی دستگاه‌های ضامنش را می‌سازد و...

این‌ها می‌آیند با هم ادغام می‌شوند و یک سازنده می‌شوند. طبیعتاً یک فروشنده خواهد بود و هر قیمتی انتخاب می‌کند خریدار باید بپذیرد، چون از این نوع، دیگر در بازار پیدا نمی‌شود، اطلاعات بیشتر را می‌توانید از طریق کتاب‌ها به دست بیاورید (زیرنویس = «اقتصاد» نوشته محمد منتظر ظهور - اقتصاد نوشته همایون - فرهنگ‌های اقتصادی، "انحصارات صنعتی و بانکی" نوشته ب- کیوان).

از کارهای خطرناکی که انحصارات بین‌المللی انجام می‌دهند و اقتصاد کشورهای دیگر را فلج می‌کنند، اعمال سیاست "**دامپینگ**" است. این سیاست به این ترتیب است که فرضاً ما تولیدکننده کالایی مثل پارچه هستیم، آن کشور هم شاید همین پارچه را تولید می‌کند. این پارچه برای ما ۱۰۰ تومان تمام می‌شود و قاعدتاً باید ۱۱۰ تومان مثلاً بفروشیم. او می‌آید ولو برای مدتی به ضرر هم شده، این پارچه را در بازار متری ۷۰ یا ۸۰ تومان می‌فروشد، نتیجه اش این می‌شود که ما ورشکسته می‌شویم و کارخانه مان می‌خوابد، بعد هم که کارخانه خوابید، معمولاً آن‌ها کارخانه را می‌خرند یعنی، بعد از این که ما ورشکست شدیم و دیگر هیچ سرمایه‌ای نداریم شاید بیش از سرمایه مان هم بدهکاری برایمان مانده است.

احیاناً او می‌آید به یک قیمت خیلی ارزان کارخانه‌ی ما را می‌خرد و راه می‌اندازد و متری ۱۵۰، ۲۰۰ تومان می‌فروشد چون دیگر همچون پارچه‌ای نیست. یا فرضاً ما نفروختیم و این کارخانه همان‌طور ماند. این از دو حال خارج نیست یا دولت می‌آید به اصطلاح برای حمایت از صنایع داخلی مرتب پول می‌دهد طبیعتاً از جیب ملت می‌رود و آن‌ها بالاخره درنهایت این‌طور نیست که اگر چیزی برایشان ۱۰۰ تومان تمام شده ۸۰ تومان می‌فروشد، ضرر بکنند. چرا؟ برای این که

از جای دیگر چند برابر سود می‌برند یا بالاخره جریان این‌طور ادامه پیدا نمی‌کند حتی اگر دولت هم باشد بالاخره بعد از مدتی می‌گوید ما نمی‌توانیم.

این سیاست عملاً باعث می‌شود که بسیاری از رشته‌های صناعی که کشورهای جهان سوم می‌خواهند به‌صورت خودکفا و متکی به خودشان اداره کنند، ورشکست شوند و با میلیاردها بدهکاری کنار بروند. آن‌ها در بازار هر چه می‌خواهند می‌فروشند و قیمت را بالا می‌برند و اتفاقاً با همین سیاست تابه‌حال باعث سقوط چند رژیم انقلابی دنیا را فراهم کردند (زیرنویس = در این زمینه مطالعه کتاب روزهای سپاه غنا توصیه می‌شود). من جمله غنا که اقتصادش متکی به قهوه بود بعد این‌ها آمدند با همین سیاست اقتصاد غنا را ورشکست کردند که مملکت، اول فلج شد سپس با یک کودتا به راحتی حکومت انقلابی آن را کنار زدند. (زیرنویس = جریان سرنگونی سالوادور آلنده در شیلی و کودتای ۱۳۳۲ ایران نمونه‌های بارزی از این مسئله هست).

۴- متلاشی کردن اقتصادهای ملی مبتنی بر شرایط روحی و جغرافیائی مناطق مختلف

در هر نقطه‌ای از دنیا به مناسبت اوضاع و احوال جغرافیائی خودش و خصوصیات روحی مردمش نوع اقتصاد، امکان رشد دارد. یعنی اگر شما تصور کنید اقتصادی را که می‌خواهید در شمال ایران پیاده کنید، همان اقتصاد را در مرکز، جنوب، شرق و یا در غرب ایران پیاده کنید قطعاً با شکست روبرو خواهید شد.

شمال کشور یک زمین و هوا و آب و محیط خاصی دارد در صورتی که در مرکز ایران به این صورت نیست. شما می‌توانید ۳۰۰ یا ۵۰۰ کیلومتر در شمال بروید همه اش سبزه و درخت ببینید و در جنوب ۲۰۰۰ کیلومتر می‌روید و هیچ سبزه‌ای نمی‌بینید. این سیاست را معمولاً در طول زمان مردم متناسب با شرایط اقتصادی خودشان به وجود می‌آورند مثلاً قنات.

قنات سیستم آبیاری سرزمین‌های خشک است. یعنی بهترین سیستم آبیاری که بشر در طول هزاران سال زندگی خودش شاید به این سیستم رسیده و از آن بهره‌برداری کرده است. ما الآن در ایران قنات‌هایی داریم که ۷۰ کیلومتر طول دارد یعنی ۷۰ کیلومتر فاصله تا مخزن آب دارد، و آن‌ها با شکل سنتی خودشان آن را تا محل مناسب آورده‌اند، و بهره‌برداری می‌کنند. جالب این است که آن را طوری تنظیم کرده‌اند که در تمام طول سال از یک میزان آب دهی منظم برخوردار است و همین‌طور بقیه چیزها.

بعد در همین کشاورزی وابسته‌ها قنات‌های ما را از بین بردند و الآن بزرگ‌ترین کار و خدمتی که جهاد سازندگی در این مملکت به کشاورزی ایران کرد لایروبی و احیای قنات بود. یعنی قنات‌هایی که سال‌ها بود در رابطه با این نظام از بین رفته بود، مجدداً از نو بازسازی کرد و این کار باید به‌طور مستمر انجام بگیرد. برای این‌که این سیستم چاه‌های عمیق و

نیمه عمیق معلوم نیست برای اقتصاد ما و کشاورزی ما با توجه به وضعیت خاص مملکتمان اقتصادی باشد و همین اخیراً در سمینار آب کشور گفتند که چاه های عمیق که در کشورمان هست آینده خطرناکی برای کشاورزی ما دارد.

افرادی با استفاده از عدم تمرکز سازمان ها در این دو سال سوء استفاده کرده اند و مرتب چاه زده اند و آب کشیده اند و از آن ها بهره برداری نامناسب کرده اند. یا مثلاً قالی بافی، که یکی از رشته های صنایع ما بود و می توانست به اقتصاد این مملکت بسیار کمک کند ولی این ها می آیند آن را از بین می برند و به جایش فرش ماشینی و موکت به ما می دهند. در نتیجه قالی بافان ما از روستا برای دست فروشی پادوئی و... به شهرها می آیند.

پس متلاشی کردن فنات ها، قالی بافی، کشاورزی سنتی، محصولات سنتی و صنایع دستی سنتی باعث شده که روستاهای ما از هم متلاشی شود و شهرهای ما از جمعیت انباشته و مرکز انواع و اقسام فسادها و کارهای ضد اقتصادی گردد. به این ترتیب شما ملاحظه می کنید که الان در کشور ما یک جمعیت بسیار زیادی از روستاها آمده اند در شهرها، که عملاً هیچ کار تولیدی ندارند، بلکه کارهای انگلی دارند. نتیجتاً این که بسیاری از نیروها و امکانات موجود مملکت ما را کد ماند و چون از آن ها بهره برداری نشد از بین رفت.

۵- ایجاد نیازهای کاذب از طریق اقتصاد تبلیغ و قسطی کردن زندگی

همین طور که توجه دارید با سیاستی که در پیش گرفته بودند ما مصرف کننده بسیاری از کالاهایی بودیم که واقعاً نیاز چندانی به آن ها نداشتیم ولی از طریق تبلیغ در ما ایجاد نیاز کردند یعنی آن قدر از طریق رادیو، تلویزیون، روزنامه و سینما و امثالهم به ما گفتند، تا این که واقعاً احساس کردیم نیاز داریم، و به دنبالش رفتیم. این شد که ما زندگیمان عملاً به صورت قسطی در آمد. آن چنان اسیر قسط این وسایلی که می خریدیم شدیم که مجبور بودیم به هیچ مسئله ای فکر نکنیم.

در مورد هر چیزی که اطرافمان می گذشت بگوئی به ما چه؟ تا کارمان را انجام بدهیم و بتوانیم قسطمان را سر برج بدهیم. گاهی می دیدید که شخص در ماه چند قسط برای همین لوازم خانگی یا چیزهای دیگر که احیاناً خیلی به آن نیاز نداشته می داد. در بعضی از خانواده ها در گذشته، می دیدید که یک نفر مثلاً ۱ تا ۱۵ دست کت و شلوار داشت و هر دو روز، سه روز یا پنج روز یک مرتبه این را عوض می کرد، و اصولاً این نوع کارها آن قدر گسترش داشت که در واقع چرخ های اقتصاد سرمایه داری به سرعت می چرخید و تازه نیازهای ما را هم نمی توانست جواب بدهد و ما همیشه با کمبود جنس در بازار روبرو بودیم. از این طریق استثمار مرتباً تشدید می شود. تشدید استثمار به نفع مشکلات اقتصادی داخلی خود آن کشورها هست ممکن است به ما بگوئید که چرا کارگران امریکائی و اروپائی علیه نظام خودشان قیام نمی کنند؟

به شما جواب می دهم، برای این که ما در اینجا شدیداً استثمار می شویم تا کارگر اروپائی کمتر استثمار شود. لذا شما می بینید که تا حد امکان یعنی تا آن حدی که امکان ادامه برای نظام های سرمایه داری باشد به کارگران خودشان می

رسند و صحبت از چهار روز کار در هفته و ۳۰ ساعت کار و از این‌گونه مسائل الآن به تدریج در اروپا مطرح می‌شود. این‌ها از کجا می‌آورند؟! از استعمار کشورهای زیر سلطه.

بعضی‌ها استدلال می‌کنند و می‌گویند که نظام سرمایه‌داری موفقیت‌آمیز بوده است و خوب پیشرفت کرده است. می‌گوئیم چرا؟ جواب می‌دهند برای این‌که هر جا نظام سرمایه‌داری پیاده شده است همه مردمش در رفاهند. می‌گویند کارگر انگلیسی هفته‌ای چند ساعت کار می‌کند و به ازای هر ساعت مثلاً ۴ لیره حقوق می‌گیرد و چقدر بیمه و بازنشستگی و رفاه و از این نوع مزایا برخوردار است. ما به او جواب می‌دهیم که آیا واقعاً تو این‌طور فکر می‌کنی که سرمایه‌دار انگلیس حق کارگر انگلیسی را می‌دهد؟ از جای دیگر می‌خورد به او می‌دهد.

۶- توسعه کارهای بیهوده و انگلی

برای این‌که اقتصاد ما نابود شود، ما نباید تولید کنیم بلکه باید مصرف‌کننده باشیم به‌رحال بیکار هم که نمی‌توانیم باشیم لذا در تمام کشورهای جهان سوم یکسری کارهای غیر تولیدی به وجود آورند، که علی‌الظاهر در آمدی هم داشت اما به تولید جامعه هیچ کمکی نمی‌کرد. مثل فروختن بلیط اعانه ملی و شغل‌هایی چون دکوراسیون و مد و آرایشگاه‌های فلان و کذا و کذا و الی‌آخر.

اصولاً گسترش بیکاری پنهان در این کشورها، بزرگ‌ترین زمینه برای فلج کردن اقتصاد یک مملکت است.

بیکاری پنهان یعنی چه؟

یعنی این‌که ظاهراً شما کار دارید ولی واقعاً کار ندارید. آن‌که می‌آید آدامس یا سیگار می‌فروشد و ظاهراً درآمدی هم دارد ولی جز این‌که به اقتصاد مملکت ضربه بزند، چه چیز دیگری نیست. باید برود کارهای تولیدی بکند. در مملکت ما نسبت افراد فعال به کل مملکت ۱ به ۵ است. یعنی آن‌هایی که کار می‌کنند در واقع باید غذا و درآمد برای شش نفر را تأمین بکنند. یکی برای خودش یکی هم برای پنج نفر دیگر کسانی که در کارهای تولیدی هستند نسبتشان ۱ به ۲۰ است.

بقیه یا اصلاً نمی‌توانند کار بکنند، بچه هستند، مریض هستند که این‌ها پذیرفتنی است. بقیه هم در کارهای بیهوده و انگلی که البته درصدی هم در کار خدماتی هستند که باید باشند مثل پزشک، راننده، توزیع‌کننده و امثال این‌ها که نیاز داریم. ولی مشاهده می‌کنید کارهای انگلی فراوان هستند.

یکی از مشکلات کشورهای به اصطلاح جهان سوم مشکل تورم است. این تورم باعث اختلالات شدید اجتماعی می‌شود، به‌طور خلاصه هرگاه میزان مصرف جامعه بیش از میزان عرضه کالاها در جامعه باشد تورم به وجود می‌آید. البته اگر از نظر فنی - اقتصادی بخواهید به این نحو است که اگر قرار بشود مصرف‌گندم در کشور ۶ میلیون تن باشد اما عرضه یعنی

آنچه که ما به بازار می دهیم پنج میلیون تن باشد، طبعاً شما که می دانید یک مقداری نیاز بیشتر از موجودی است فروشنده هم این را می داند هم شما علاقه دارید می خواهید جنس را اگر چه گران باشد بخرید، زیرا می دانید که نیست و فروشنده هم از این موضوع استفاده می کند.

مثال خیلی زیاد است مثلاً در تابستان اگر شما بخواهید بخاری بخرید قیمتش عادی است اما پائیز که بخواهید بخرید قیمت ها گران است چرا؟

برای این که در تابستان مسئله خرید بخاری به مسئله روز نیست، ممکن است تقاضای جامعه با موجودی احیاناً برابر باشد و شاید هم موجودی بیشتر از تقاضا باشد. اما پائیز قضیه عکس می شود، همه می خواهند بخاری بخرند، بخاری هم کم است. لذا فروشنده گران می فروشد، عکس این مسئله در مورد کولر است.

خوب این بالا رفتن قیمت به دلیل کمی موجودی را تورم می گویند، یعنی اگر گفتند تورم در فلان کشور ۱۰٪ یا ۵٪ است یعنی این که قیمت ها نسبت به فلان تاریخ که مآخذ می گیرند ۵٪ بالا رفته است. دلیلش چه بوده است؟

دلیلش این بوده که موجودی (عرضه) کمتر از تقاضا بوده است البته تورم موجب نارضایتی می شود، برای این که معمولاً درآمدها به میزان تورم بالا نمی رود. در نتیجه عده ای ناراضی می شوند بعد سروصداها بلند می شود و بعد طبیعتاً مسائل اجتماعی از قبیل اعتصاب و زد و خورد و امثال این ها پیش می آید. تورم یکی از مسائلی است که دولت ها خیلی از آن می ترسند و سعی می کنند همیشه مهارش کنند.

۷- تک محصولی کردن اقتصاد کشورها

یکی از سیاست های جاری در دنیا، این است که هر کشوری بیاورد به یک جنبه ی اقتصادی، و به یک کالا پیش متکی بشود. نتیجه اش این می شود که تمام سیاست های داخلی و خارجی لزوم پیدا می کند که بر اساس آن کالا تعیین شود. شما می بینید که در گذشته نفت تعیین کننده ی سیاست خارجی، داخلی، دفاعی و حتی سیاست های فرهنگی ما بوده است چرا؟ برای این که ۸۵٪ از درآمد عمومی دولت این مملکت به نفت متکی بود.

بنابراین باید سراغ جایی برود که این درآمد از آنجا می آید و آن هم به کارتل های نفتی منتسب به سرمایه داران یا گاز که وابسته به شوروی بود. بنابراین ما مجبور بودیم به خاطر ۸۵٪ درآمد- در مورد بعضی کشورها ۹۴٪ درآمد و یا در مورد عربستان ۹۰٪ درآمد سیاست هایمان بر این اساس تعیین شود.

جالب است که این تک محصولی شدن باعث می شود که تمام درآمدهای حاصله از این اقتصاد واحد به جیب شده معدودی در داخل آن کشور، و تعداد معدودی شرکت ها در خارج کشور یعنی در سطح جهانی می رود و در نتیجه منتهی

به اختلاف شدید طبقاتی می‌شود. این اختلاف شدید طبقاتی که در این چند دهه ی اخیر در دنیا شدت پیدا کرده است یکی از دلایل اصلیش همین تک محصولی شدن اقتصاد است.

جلسه پنجم

سیاست‌های مالی امپریالیسم

بسم الله الرحمن الرحيم

«والعصر ان الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا و عملوا الصالحات و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر.»

در ادامه بحث گذشته باید گفت که سیاست‌های مالی اصولاً یکی از سیاست‌های مهمی است که امپریالیست‌ها آن را گسترش سیستم بانکی و نظام رباخواری عملاً حاصل زحمات بسیاری از مردم کشورهای تحت سلطه‌ی خودشان را چپاول می‌کنند شما ملاحظه کنید در حال حاضر شبکه‌ی بانکی امریکا و بانک‌های اروپائی و حتی بانک‌های شوروی در سراسر دنیا منشأ درآمدهای هنگفتی است. اتفاقاً سیاست‌هایی که اجرا می‌کنند عملاً یک اختلاف شدید طبقاتی در این کشور به وجود می‌آورند. به طوری که در غالب این‌گونه کشورها ده درصد از مردم نود درصد از درآمدها را به خودشان اختصاص می‌دهند، درحالی که نود درصد دیگر مردم تنها ده درصد از درآمدها را دارند، باوجود آنکه تعدادشان یک ده کل جمعیت است ولی درآمدشان نه برابر است.

به این ترتیب یک فاصله طبقاتی شدید به وجود می‌آورند و خود این فاصله طبقاتی خواه‌ناخواه منجر به تمرکز قدرت می‌شود. این واقعیتی است، شما این را محرز بدانید که هر کس پول، زمین، ساختمان، کارخانه و در مجموع آنچه را که سرمایه می‌گوئیم دارد به‌طور معمول قدرت هم دارد. در کشورهای مختلف ممکن است به علت فرهنگ‌های مختلف این قدرت شدت و ضعف داشته باشد، ولی واقعیتش این است که قدرت دارد.

یک مثالی برای شما می‌زنم، که ببینید با اینکه در مملکت ما انقلاب شده است، هنوز خیلی از این‌گونه مسائلی که در قبل از انقلاب بوده است وجود دارد تا این‌که به تدریج اصولاً خلق و خوی ما با فرهنگ اسلامی آشنا بشود و به آن عمل بکنیم و این وضع را تغییر بدهیم.

فرض بفرمائید شما در خانه هستید یک نفر وارد خانه می‌شود که آدم ثروتمند و مشهوری است، و احیاناً یک مسئولیتی هم دارد و لباس و سر و وضع مرتبی دارد، آیا شما او را همان‌گونه تحویل می‌گیرید و پذیرائی می‌کنید و به وی احترام می‌گذارید که به یک فردی که وارد بشود درحالی که نه این‌گونه شهرت، ثروت و نه آن سر و وضع را داشته باشد؟ این بهترین نمونه‌ی عینی است که ثروت اساساً قدرت و نفوذ می‌آورد. آن‌ها از طریق همین طبقه‌ی محدود و پردرآمد، قدرت

ایجاد می‌کنند و نظرات خودشان را از این طریق در جامعه اعمال می‌کنند، ما به این درصد محدود از مردم، اصطلاح طبقه ممتاز اطلاق می‌کنیم، که این نظام‌های حاکم جهانی همیشه در روابطشان با کشورهای دیگر روی این طبقه ممتاز حساب می‌کنند و منطقشان این است که ما اگر این بار توانستیم بخریم و به‌جانب خودمان بیاوریم و با سیاست خودمان موافق کنیم، می‌توانیم در این کشورها جای پائی داشته باشیم یکی از مهم‌ترین راه‌هایی که آن‌ها می‌توانند این کار را بکنند. همان سیستم بانکی است. ما حالا در مورد کشورهای دیگر مثال نمی‌زنیم.

در مورد همین کشور خودمان مثال می‌زنیم که فرضاً سیستم بانکی ما در گذشته چه برنامه‌هایی داشته و چگونه عمل می‌کرده. شما می‌دیدید که یک بانک با سرمایه‌ی اولیه فرضاً ده میلیون تومان تشکیل می‌شود و بعد از ۲۰ سال صاحب میلیاردها تومان سرمایه می‌شود این را از کجا آورده است؟ وقتی که می‌رویم به حساب‌ها دقیقاً رسیدگی می‌کنیم می‌بینیم این حاصل استثمار مضاعفی است که این بانکداران از مردم فعال تولیدکننده ما کرده‌اند و جالب این است که درآمد هیچ‌کدام به نفع این مردم در داخل کشور خرج نمی‌شد، بلکه از طریق شبکه‌ی بین‌المللی بانک‌ها می‌رفت و به مراکز اصلی خودش وصل می‌شد.

این است که شما می‌بینید یهودی‌ها به‌طور عمده در سطح جهانی فعالیت اقتصادی‌شان را روی سیستم بانکی و بیمه متمرکز کرده‌اند، چون آن‌ها می‌دانند که عمده‌ترین سرمایه‌گذاری که سوخت ندارد و درآمد هنگفتی دارد. همین رشته از فعالیت‌ها است و جالب این است که این‌ها با بازی کردن همین سیستم بانکی، کاملاً اقتصاد یک مملکت را در قبضه‌ی خودشان می‌گرفتند. کافی است که فرضاً بیایند درصد بهره را بالا ببرند یا پائین بیاورند یا میزان اعتبارات بانکی را بالا ببرند یا پائین بیاورند و یا این که سرمایه بانک را در زمینه‌های تولیدی و یا خدماتی به کار اندازند. این‌ها تماماً روی اقتصاد جامعه و بالطبع روی جنبه‌های دیگر جامعه تأثیر مستقیم می‌گذارد.

فرضاً اگر بهره را از ۱۴ به ۸٪ تغییر بدهند یا برعکس از ۸٪ به ۱۴٪ برسانند این جریان روی کل اقتصاد مملکت اثر می‌گذارد و یا حجم اعتبارات و یا این که در چه زمینه‌ای این اعتبار را تصرف بشود.

در زمینه‌ی مسائل بانکی مسائل فوق‌العاده پیچیده‌ای وجود دارد طبیعتاً احتیاج به بحث‌های دقیق و ظریف دارد که باید متکی به آمار و یک مقدار اطلاعات عمومی اقتصاد و امثال این‌ها باشد ولی این که گفتیم کلیاتی است که شاید هم به راحتی بتوانید ببینید. این به معنای نفی نظام بانکی برای یک کشور نیست نظام بانکی برای یک کشور می‌تواند بالاترین کمک در جهت اقتصاد باشد اما به شرط این که جهتش درست باشد. اگر جهت دیگری باشد طبعاً آن نتیجه را خواهد داشت.

یک نمونه‌ای برای شما بگویم، این صندوق‌های قرض‌الحسنه کوچکی که در مساجد ما تشکیل شده است، اگر قرار بود که این‌ها نبودند شاید وضع بانک‌های ما به مراتب فجیع‌تر از آن می‌بود که در گذشته بود. این صندوق‌ها وضع به دلیل این که بدون بهره کار می‌کردند، مقداری از نیازهای روزمره مردم را تأمین می‌کند، و اگر قرار بر این بود که این‌ها نباشد

به خاطر همین وام‌های کوچک مجبور بودند به بانک‌ها مراجعه کنند و با آن بهره‌های هنگفت آن موقع بود که قدرت بانک‌های ما فوق‌العاده بالاتر می‌رفت. و باینکه فرضاً بانک‌های استانی که اخیراً تشکیل شده است و عمده فعالیت‌های خودشان را در جهت خودکفا کردن تولید و اقتصاد مملکت گذاشته‌اند، آن‌ها مرتباً وام می‌دهند، به افراد مبتکر و مدیری که با امکانات داخلی این مملکت دارند تولید می‌کنند.

این خیلی مهم است در گذشته به کسی وام می‌دادند که به خارج برود و جنس بخرد و باز هم جنس‌هایی که در جهت کلی آن سیستم بانکی بوده یعنی اگر شما می‌آمدید و می‌گفتید می‌خواهم بروم پارچه از خارج وارد بکنم به شما راحت‌تر وام می‌داند تا این که می‌گفتید من می‌خواهم بروم از خارج فرضاً موتور آب وارد بکنم. یا مثلاً ماشین‌آلاتی که بتوانی بعداً اینجا کارخانجات خودکفائی به وجود بیاوری که در نهایت اقتصاد خودکفا را به وجود بیاورد و همین‌طور مسائل دیگری که در این رابطه وجود دارد.

جالب است که شما می‌بینید رو به وخامت گذاشته است بعد از سقوط رژیم گذشته، وضع اقتصادی دنیا به شدت رو به وخامت گذاشته است. این یک واقعیتی است ما نمی‌خواهیم شعار بدهیم اگر قرار بشود که ما برای همیشه همین وضعی را که الان داریم و در آن قرار داریم و مصمم هستیم که این وضع را ادامه بدهیم. یقیناً بزرگ‌ترین ضربه را به قدرت‌های بزرگ جهان می‌زدیم. چون وقتی که ما برای آن‌ها قدرت اقتصادی نباشیم. طبعاً قدرت سیاسی و نظامی هم ایشان فراهم نخواهیم کرد.

این دقیقاً مشخص است یعنی اگر ما تصمیم بگیریم که از نفتمان برای این کشور استفاده کنیم، ز خاک این مملکت استفاده کنیم و از نیروهای موجود در این مملکت استفاده کنیم. طبعاً در درازمدت ما می‌توانیم به راحتی یک اقتصاد مکفی به خود داشته باشیم، و با دنیا مبادلات مورد نیاز داشته باشیم. مبادلاتمان را خودمان تعیین کنیم نه این که دیگران برای ما تعیین بکنند. در همین مسئله گروگان‌گیری، شما اطلاع دارید که ما ۵ میلیارد و خورده‌ای دلار از آمریکا وام گرفته بودیم اما یک دلار از آن را به صورت پول به ما نداده بودند، بلکه تمام آن را کالاهای مصرفی به ما دادند، که شاید اگر ما تمام وسایلی را که با این ۵ میلیارد و خورده‌ای از او خرید کرده‌ایم در یکجا جمع کنیم، الان مطمئناً نیم میلیارد دلارش هم نباشد. برای این که کارخانه بیسکوئیت سازی به ما دادند. ولی آن بدهی همچنان به جای خودش هست و ۲۰٪ تا ۲۲٪ بهره را همچنان ما می‌پرداخته‌ایم.

آمارهایی وجود دارد که نشان می‌دهند، کشورهایی در دنیا هستند که ۳ میلیارد دلار وام گرفته‌اند و تاکنون بیش از ۷ میلیارد دلار بهره داده‌اند. در صورتی که آن ۳ میلیارد دلار اصل بدهی هنوز باقی است». در مورد لهستان، هندوستان، پاکستان این آمارها را شما بروید در بیاورید، واقعاً سرسام‌آور است.

یک نمونه برای شما مثال بزنم که تغییرات اقتصادی در یک کشور اگر در جهت منافع مردم آن کشور باشد چه تأثیری بر روی این دولت‌های بزرگ و کوچکی که در زیر این نظام فراگرفته‌اند و با این نظام اداره می‌شوند. نشان داده بشود.

به‌عنوان نمونه اسرائیل را مثال می‌زنم. همان‌طور که می‌دانید نفت اسرائیل از ایران تأمین می‌شد. شرکت‌های اسرائیلی بزرگی بودند، که در ایران قراردادهای هنگفتی می‌بستند، پول‌های کلانی می‌گرفتند و خدمات خیلی عادی ارائه می‌دادند و از طریق درآمد هنگفتی برای اسرائیل به وجود می‌آمد. سوم این‌که اسرائیل آموزش‌های مختلفی برای دولت گذشته انجام می‌داد. چه در داخل ایران، چه اسرائیل و از این راه درآمدهای هنگفتی به دست می‌آورد، که در واقع ادامه روابط و استحکام اقتصادش بوده مثلاً افرادی را در زمینه‌های خاصی آموزش می‌داد، بعد این‌ها وقتی می‌آمدند در ایران قطعاً فقط می‌توانستند با آن دستگاه‌های ساخت اسرائیل کار بکنند بنابراین ما بایستی می‌رفتیم دستگاه‌های اسرائیلی می‌خریدیم.

پس تنها مسئله این نبود که عده‌ای را آموزش بدهند و از این راه درآمدی کسب کند. نه، از این طریق بود که تا مادامی که این نیروی انسانی در ایران کار می‌کند مصرف‌کننده کالاهای اسرائیلی است و همین‌طور درآمدهای هنگفت دیگر از راه فروش کالای خودش در ایران حالا تأثیر را شما ببینید.

در سال ۱۹۷۸ میزان تورم در اسرائیل ۴۸٪ بوده جالب است برایتان بگویم هم‌اکنون که ما در حال جنگ هستیم این میزان تورم را نداریم، بلکه کمتر است. به‌هرحال در سال ۶۹ به‌محض سقوط رژیم گذشته میزان تورم در اسرائیل به ۸۱٪ رسید. در سال ۸۰ میزان تورم به حدود ۱۵۰٪ رسیده است. و پیش‌بینی می‌شود که در سال ۸۱ نرخ تورم در اسرائیل به ۲۰۰٪ برسد. همان صحبت‌هایی را که در رابطه با اقتصاد اسرائیل و پیوندش با نظام گذشته کردم. همین صحبت‌ها را خودشان می‌کنند.

می‌گویند یکی از دلایل بالا بودن این تورم قطع صدور نفت ایران به اسرائیل است. به‌طوری‌که قیمت بنزین در اسرائیل در سه سال گذشته چهار برابر شده است یعنی الان بنزین سوپر در اسرائیل لیتری یک دلار است. البته آنجا دو نرخ است. یک نرخ دولتی و یک نرخ عمومی دارند و این نرخ عمومی‌اش است این مسئله خیلی مهم است بعد همین وضعیت، زمینه سقوط دولت اسرائیل را فراهم می‌کند. تأثیرات را ببینید. همین وضعیت باعث تضعیف قدرت نظامی اسرائیل می‌شود و به همین ترتیب این تسلسل ادامه پیدا می‌کند.

در مواضع سیاسی‌اش آن خشونت قبلی را نمی‌تواند به راحتی اعمال نمی‌کند. این‌ها واقعیت‌هایی است که اگر دقیقاً اطلاعاتمان صحیح و وسیع باشد، می‌بینید که چقدر می‌توانیم در تصمیم‌گیری خودمان، دقیق عمل بکنیم تا بتوانیم به دیگران ضربه بزنیم.

حرکت‌های اقتصادی امپریالیزم بعد از سقوط رژیم وابسته:

به جنبه‌های سیاسی، نظامی‌اش بعداً خواهیم رسید شما می‌دانید اگر قرار باشد در کشوری بیکاری وجود داشته باشد، طبعاً درآمدش هم کم می‌شود. چون آن‌ها که بیکارند درآمدی ندارند، تولید پائین می‌آید، طبعاً قدرت خرید پائین می‌آید. در نتیجه نارضایتی به وجود می‌آید و سروصدا بلند می‌شود. این را لاقلاً به‌عنوان یک عامل باید برایش حساب باز

کنیم به خصوص وقتی که دشمن هم روی این مسئله تبلیغ کند. بعد از سقوط رژیم دشمن در چند زمینه شروع به کار کرد. در مورد کارخانجات که در واقع تولیدات صنعتی ما است. به این ترتیب عمل کرد. که اولاً قیمت مواد خامی را که به ما می فروخت چون وابسته بودیم، آن را به مقدار خیلی زیادی بالا برد به طوری که وقتی ما می خواستیم برویم در بازار بین المللی خرید بکنیم می گفتند مثلاً این نرخ برای افغانستان یا پاکستان یا هندوستان و این نرخ برای ایران.

به طور مشخص برای ایران یک نرخ خاصی گذاشته بودند. بعد هم تحریم اقتصادی را برای ضربه زدن به این اقتصاد برقرار کردند چرا؟ گفتند اگر ما این کار را بکنیم طبعاً کارخانجات ایران می خوابد، بیکاری به وجود می آید و اینها مجبورند چه کار بکنند؟ اولاً پول زیادی به این بیکارها تا مادامی که بیکار هستند بدهند. به علاوه این که بیایند و از ما خرید کنند، جنس ساخته شده از ما بخرند، چون دیگر خودشان تولیدی ندارند، شروع کردند به مطرح کردن مسائلی که واقعاً با هیچ منطقی نمی شود توجیه کرد. به کارگران ما گفتند شما چرا ۴۸ ساعت در هفته کار می کنید؟ باید ۳۶ ساعت کار کنید. در حالی که شما می دانید در کشوری که انقلاب کرده، چپاول شده و نابود شده است هیچ وقت نباید چنین صحبتی بشود. بلکه باید برعکس بیاییم به کارگران بگوییم تو اگر تا دیروز ۴۸ ساعت کار می کردی از امروز به بعد، از این هفته به بعد مثلاً باید ۶۰ ساعت کار بکنی و همان ۴۸ ساعت حقوق بگیری، اگر بخواهی انقلابت ساخته بشود و بماند.

دوم این که آمدند به کارگرها گفتند که ۵۰ سال شما را چپاول کردند، بیایید بروید حقتان را از جمهوری اسلامی بگیرید. حالا ما نفهمیدیم جمهوری اسلامی آنها را چپاول کرده بود که اینها بروند از جمهوری اسلامی بگیرند؟ جمهوری اسلامی که وارث آن چنان کشوری بود که به هر حال خودتان می دانید چه وضعی داشته است.

سوم این که آمدند در کارخانجات، شروع کردند به ایجاد تشنج و تحریک و دامن زدن به جو آشفته و به تعطیل کشاندن و آتش زدن کارخانجات و گروگان گرفتن این گونه کارها. یک نمونه برای شما بگویم که ببینید اگر قرار بود اینها آدم هایی بودند که حداقل دلشان برای خود همین کارگرها می سوخت، حداقل دلشان برای این ملت می سوخت باید کاری را می کردند که مردم ژاپن بعد از جنگ جهانی دوم برای دولتشان کردند. بعد از جنگ جهانی دوم در شوروی آمدند به کارگر گفتند این تعداد ساعت باید کار بکنی، نفست هم دربیاید می کشمت اگر خیلی بهت ارفاق کنیم به سبیری می فرستیم باید در آنجا کار کنی.

این چیزی نیست که من می گویم. این چیزی است که تقریباً مسلم است. در ژاپن امپراطور ژاپن آمد به مردمش گفت مردم ژاپن ما در جنگ شکست خورده ایم، مملکت ما ویران شده است و ما می خواهیم دو مرتبه کشورمان را از نو بسازیم. باید شما روزی دوازده ساعت کار بکنید و همان ۸ ساعت را حقوق بگیرید و ملت ژاپن این را پذیرفت. قرار شد کاخ امپراطور را از نو بسازند. گفت این کاخ را بسازید اما به خاطر ساختن این کاخ هیچ چیزی نباید از خارج وارد بشود. مشغول ساختن شدند، ساختمانش تمام شد فقط شیشه مانده بود آمدند به امپراطور گفتند که کارخانه‌ی شیشه سازی

ژاپن هنوز راه نیفتاده است، اجازه می‌دهید از خارج شیشه بخریم؟ امپراتور گفت نه. کاغذ بچسبانید. هر وقت کارخانه‌ی شیشه‌سازی ژاپن راه افتاد، بیایید کاغذها را بردارید، به‌جایش شیشه بزنید.

من نمی‌خواهم بگویم این‌هایی که این‌طور عمل کردند واقعاً مال این ملت، و دلسوز به خاطر این ملت، و معتقد بودند که این نظامی که الآن هست برخلاف این ملت است، برخلاف مصالح این ملت عمل می‌کند و نوکر اجانب است. نه، اصلاً این صحبت‌ها نبود و محال است که این صحبت‌ها بشود.

موضوع بسیاری جدی‌تر و اساسی‌تر است. امپریالیزم جهانی با تمام نیرو برای نابودی جمهوری اسلامی برنامه‌ریزی کرده است، و این‌گونه جریان‌های جزئی از هدف‌های آن‌ها برای تضعیف و درنهایت سقوط انقلاب اسلامی است. اما در کشاورزی‌مان، این‌ها می‌دانستند اگر قرار بشود ما تولید کشاورزی نداشته باشیم اولاً قطعاً لطمه زیادی به صنایع‌مان می‌خورد. چون مقدار زیادی از کالاهایمان و کالاهای کشاورزی در صنایع به کار می‌رود، مانند پنبه‌دانه‌های روغنی و غیر ذلک.

بنابراین اگر ما این‌ها را نداشتیم طبعاً کارخانجات مربوط به آن هم می‌خوابید. صرف نظر از آن‌هایی که مربوط به قسمت غذایی است. از طرف دیگر این‌ها که مواد غذایی در دنیا مانند سلاح‌های استراتژیک جزو همان امتیازاتی که برای گرفتن سلاح‌ها باید حساب بشود به حساب می‌آید. به چه ترتیب؟ به‌این ترتیب که اگر ما خواستیم هواپیما بخریم یک سری امتیازات از ما می‌گیرند و بعد هواپیما را به ما می‌فروشند. این‌طور نیست که شما بروید بگوئید، من این هواپیما را می‌خواهم، این هم پولش، او هم بگوید بگیر. نه، این‌طور نیست.

در مورد گندم هم همین‌طور است. شما نمی‌توانید بروید در بازار بین‌المللی بگوئید من این مقدار گندم می‌خواهم، این هم پولش، آن‌ها بگویند این هم گندم. نه، گندم جزو کالاهای استراتژیک است یعنی حتماً همراه با امتیازات سیاسی است و چند کالای دیگری که ما در کشاورزی داریم. خوب شما می‌دانید که حتی مواد غذایی مرغداری‌های ما یعنی همان دانه و مقداری از علوفه در گذشته از خارج وارد می‌شد. ما حتی مرغداری‌مان به خارج وابسته بود. الآن هم هنوز مقداری وابستگی داریم چون هنوز تهیه نکرده‌ایم.

این‌که شما می‌بینید یک مرتبه می‌گویند فرضاً ششصد هزار تن اخیراً مرغ خریده شده به همین دلیل است که مرغداری ما نمی‌تواند توسعه پیدا کند. دامداری‌اش هم به‌این ترتیب است در کشاورزی ما شروع به اخلاص کردند، شما می‌دانید که بعضی از مناطق ما درواقع می‌توانیم بگوییم که انبار غله یا درواقع انبار کالاهای کشاورزی ما به حساب می‌آیند. مثل گنبد و نواحی اطراف آن، کردستان، خوزستان و تا حدود زیادی آذربایجان و شما می‌بینید که دقیقاً دشمن می‌آید روی این نقاط که تکیه می‌کند و کار می‌کند سرمایه‌گذاری می‌کند تا کشاورزی ما شکل نگیرد.

البته این جریان با یک سلسله شرایط سیاسی و اجتماعی هم همراه می‌شود والا چرا نیامد فرض بفرمائید خودمختاری خلق خراسان را مطرح کند ولی می‌آید و می‌گوید خودمختار ترکمن. خیلی روشن است. در روستاهای ما خیلی کارها کردند ولی خوشبختانه چندان موفق نبودند. مسئله‌ی جهاد سازندگی نفوذ مذهب در روستاهای ما، وجود روحانیونی که تا حدودی آگاه بودند و می‌توانستند زود به این مسائل برسند، مقداری توانست جلوی توطئه‌های آن‌ها برادر روستاها بگیرد. حتی یکی از این گروه‌ها جزوهای تحت عنوان «آموزش آتش زدن خرمن‌ها» را چاپ کرد. یعنی این‌ها که این‌ها به افراد خودشان آموزش بدهند که چگونه بروند خرمن‌ها را آتش بزنند، تا ما محصولات کشاورزی نداشته باشیم و کشاورزمان درآمد نداشته باشد.

اما در ادارات، می‌دانید که ادارات ما ضمن این‌که سیاسی هستند می‌توانیم از یک جهت بگوییم در درجه اول اقتصادی هستند. یعنی به جنبه‌های اقتصادی مملکت توجه و رسیدگی دارند. راه‌سازی، کشاورزی، بهداشتی و... که به‌طور غیرمستقیم به اقتصاد مملکت مربوط می‌شود. در ادارات ما هم که شما شاهد بودید چه جریاناتی را به وجود آوردند. تحصن در ادارات و گروگان‌گیری رئیس اداره و حالا در چند مورد آتش زدن و امثال این‌گونه کارها. هر روز علیه این فرماندار، علیه آن استاندار، علیه بخشدار طومار تهیه کنند. راهپیمایی راه بیندازند، بگیرند، بزنند، بیرون کنند، تا این‌که مسئولین مملکت فرصت فکر کردن برای راه‌اندازی مملکت را نداشته باشند.

تصور این را بکنید که خدای نکرده یک بار فرزند شما مریض بشود، یقیناً بیماری این فرزند شما، در راندمان کار شما مؤثر است. برای این‌که شما در آن روز مقداری از فکرتان به دنبال این موضوع مشغول است. حالا تصور کنید کسی فرماندار شد. بگوئید فلان روستا خبری شده، فلان بخش فلان شده، در گوشه شهر فلان خبر شده است. این اصلاً نمی‌رسد به این‌که فکر بکنند، برنامه‌ریزی، سازماندهی و پاکسازی بکنند. طبعاً وقتی نرسید بعد از مدتی مردم می‌گویند، این جمهوری اسلامی برای ما کاری نکرد.

شاید شما برایتان تعجب‌آور باشد که چرا اولین شهید ما در سیستان و بلوچستان مهندس نیکبخت از جهاد سازندگی است و شهدای زیادی در کردستان و خوزستان از جهاد سازندگی داشتیم. انزلی، فارس، بندر لنگه و نقاط دیگر به همین ترتیب. در مورد شهدای پاسدار که مسئله تا حدودی روشن است اما چرا از جهاد سازندگی؟ دقیقاً همین مسئله است. برای این‌که جهاد سازندگی چی کار می‌کند؟ راه می‌سازد، خانه، حمام، درمانگاه و کتابخانه می‌سازد و امثال این‌گونه کارها انجام می‌دهد.

خوب اگر قرار بشود این کارها در روستاها و شهرهای ما انجام بشود، ضد انقلاب بعداً می‌خواهد به او بگوید جمهوری اسلامی برای تو هیچ کاری نکرده، آیا آن روستایی به او نمی‌گوید: «تو دروغ می‌گوئی» خواه‌ناخواه می‌گوید. برای این‌که می‌بیند جمهوری اسلامی برای کارهای بسیاری کرده است. اگر اینجا پنجاه سال ما در این ده حمام، مدرسه و... نداشتیم،

حالا داریم. ما روستاهایی داشتیم که یک عمر اصلاً نمی‌دانستند فیلم چیست؟ حالا حداقل هفته‌ای یا ماهی یک بار یک فیلم می‌برند، نگاه می‌کنند.

به همین دلیل است که شما می‌بینید در کردستان و جاهای دیگر افراد جهاد سازندگی را مثل پاسدارها می‌کشند، درحالی‌که کار آن‌ها خدماتی، عمرانی، و بهداشتی و صد درصد به نفع مستضعفین هست. و اگر این‌گونه کارها انجام نمی‌شد ضد انقلاب زمینه رشد پیدا می‌کرد. به دلیل این‌گونه فعالیت‌های نهادهای انقلابی بوده است که مردم آگاه شده‌اند و ضد انقلاب پایگاه مردمی خود را از دست داده است.

واقعیت این است که این نظام اداری ما در زمانی کم نمی‌تواند آن کارایی لازم را داشته باشد. آخر دستگاه‌های اداری با یک بخش‌نامه یا اعلامیه که انقلابی نمی‌شود بلکه سال‌ها طول می‌کشد. پنجاه سال این‌گونه ساختند و آموزش دادند. روابط خارجی را تنظیم کردند. قوانین و آئین‌نامه‌هایش و... الان وزیر آمده می‌گوید من نمی‌توانم کاری بکنم چرا؟ برای این‌که مثلاً می‌گویند فلان ساختمان باید ساخته بشود، این قدر پول هم بدهید فوراً از حسابداری می‌آیند که نه آقا این مغایر با ماده فلان است.

درحالی‌که ما خیال می‌کنیم وزیر هر چه بگوید، می‌شود این‌طور نیست. در ادارات ما آن قدر قوانین دست‌وپا گیر وجود دارد که امکان عمل انقلابی وجود ندارد مگر این‌که این نظام را به کلی دگرگون کنیم. آن هم به‌طور ناگهانی به‌هیچ‌وجه صلاح نیست. ما طرح آماده‌شده‌ای نداریم که جایگزین کنیم. باید مدتی سال‌ها با این نظام کج دار و مریض رفتار بکنیم تا نهادهای انقلابی بیایند، جای بگیرند، و جایگزین بشوند. تا به تدریج این روحیه‌ی انقلابی در ادارات به وجود بیاید.

منظورم این بود که به‌عنوان نمونه جهاد سازندگی در راه مبارزه با این برنامه‌های توطئه‌آمیز اقتصادی آن‌ها. تا به حال خیلی موفق بوده است. اگر قرار بشود که ما یک بیان دقیقی از جهاد بدهیم خیلی از ما شاید باور نکنیم. یک سازمان با این مشکلات و موانع و کارشکنی‌ها این قدر در این مملکت کار کرده است به قول یکی از نماینده‌های مجلس که عضو کمیسیون جهاد سازندگی است می‌گوید یک برآورد ضمنی که ما کردیم، دیدیم جهاد سازندگی تقریباً به‌اندازه‌ی ۱۵۰ سال چهار وزارتخانه کار کرده است.

سیاست‌های اجتماعی و دیپلماتیک امپریالیزم

۱- ببینید شما هر حرکتی که می‌کنید هرگونه موضع‌گیری که می‌کنید هر تمایل و نفرتی را که نشان می‌دهید تا حدود زیادی به اطلاعات و بینش شما از مسائل بستگی دارد. اگر قرار شود که ما شما را در یک اتاق نگه بداریم و مثلاً شش ماه ارتباط اطلاعاتی شما را با خارج قطع کنیم و فقط از یک کانال به‌خصوص و معین به شما اطلاع بدهیم. قطعاً «و جز ما» بعد از شش ماه دیگر آن آدم اولیه نخواهید بود. آدمی هستی که با یک سری بینش‌ها و ارزیابی‌هایی که در این شش

ماه به شما داده شده است، این یک واقعیتی است البته از استثناء بگذرید. یک درصدی هم استثناء دارد ولی معمولاً را می‌گوییم.

همین مثالی را که زدم در سطح این اطاق بود آن‌ها در سطح جهانی به همین ترتیب مسئله را پیاده می‌کنند. یعنی این‌که تمام افکار عمومی جهان را زیر تیزر تبلیغاتی و بمباران فکری خودشان قرار می‌دهند. شما می‌روید توی سینما فیلم تماشا بکنید، دیدگاه‌های آن‌ها توی فیلم بیان شده است. می‌روید مجله می‌خوانید دیدگاه‌های آن‌ها در این مجله هست. در روزنامه، تلویزیون، رادیو، مدرسه، نمایشگاه و هر جای دیگر بروی، همین است.

شبکه‌ی گسترده رادیو و تلویزیون، مطبوعات، سینما و غیره، سر بخش تماماً دست آنهاست. بزرگ‌ترین سازندگان فیلم در دنیا کمپانی‌هایی هستند که متعلق به صهیونیسم بین‌الملل هستند. بزرگ‌ترین مطبوعات جهان متعلق به صهیونیسم است. بزرگ‌ترین شبکه‌های رادیو تلویزیونی جهان باز متعلق به آنهاست. طبعاً این‌ها برای مردم فکر می‌سازند و به این ترتیب نظرات آن‌ها را مردم به‌طور ناخودآگاه عمل می‌کنند. شما هیچ فکر کرده‌اید چرا مثلاً رادیو بی بی سی به سی چند زبان برنامه دارد؟ چه دلیلی دارد که می‌آید این همه خرج می‌کند و یک دستگاه عظیمی درست می‌کند؟

به این جهت است که می‌خواهد تمام جهان را به نحوی زیر پوشش تبلیغاتی خودش داشته باشد. چین، شوروی، اسرائیل و آمریکا هم به همین ترتیب است. بدین ترتیب یک سانسور عمومی بر جهان حاکم است و نمی‌گذارند که حقایق به گوش مردم جهان برسد. واقعاً مردم جهان در مورد مسائل خیلی دور از واقعیت‌ها هستند. چند شبکه‌ی بین‌المللی رادیو تلویزیون و خبرگزاری افکار عمومی جهان را می‌سازند.

۲- این‌که آن‌ها از مفاهیم و کلمات استفاده می‌کنند و به این ترتیب افکار عمومی جهان را فریب می‌دهند.

دقیقاً ماهیت واقعی خودشان را در پوشش کلمات مطلوب و مورد علاقه مردم مخفی می‌کنند. مثلاً این‌ها هرگونه جنایتی که می‌خواهند در دنیا می‌کنند و بعداً اسمش را عدالت می‌گذارند. جالب این است که اسم دنیای سرمایه داری را دنیای آزاد گذاشته‌اند. باز جالب تر این است که دنیای کمونیسم هم، اسم خودش را «دنیای آزادی بخش» گذاشته است.

دقت کنید تمام این سازمان‌هایی که تا حدی در دنیا وابستگی به شرق دارند کلمه «آزادی بخش» و «خلق» به نحوی در شعارهایشان هست و معمولاً این‌طوری است و این فرهنگ این دو تا را لغت گذشته است و طوری این مفاهیم را مسخ کرده‌اند که حتی آن‌هایی که بخواهند این کلمات را در معانی واقعی خودشان به کار ببرند، می‌ترسند. یعنی ما می‌ترسیم توی دنیا بگوییم که ما برای صلح قدم بر می‌داریم برای این‌که این قدر صلح شنیده شده و جنگ دیده است که حالا هم اگر ما بگوییم صلح، می‌گویند بله این همان صلح است یعنی جنگ.

اریک فروم یک اومانیست معروف آلمانی است که از فشار نازی‌ها در جنگ جهانی دوم مجبور است به آمریکا مهاجرت کند. کتاب‌های معروفی دارد که به فارسی هم ترجمه شده است و کتاب‌های خوبی است. اما اشکال زیادی دارد و این‌که

من می‌گویم خوب، شما تصور کنید فردی در فرهنگ غرب که رشد کرده است و آنجا دارد این حرف‌ها را می‌زند خیلی جالب است و الا این حرف‌ها از کسی که در فرهنگ شرق و فرهنگ اسلام رشد کرده باشد زیاد جالب نیست. و اشکال زیادی هم دارد ولی در عین حال جالب است چند تا کتاب خوب دارد مثل «هنر عشق ورزیدن»، «گریز از آزادی» که مهم‌ترین و جالب‌ترین کتاب‌هایش هست.

من آن‌ها را دو بار خواندم و دیدم یک انسانی که در این فرهنگ بزرگ شده است چقدر می‌نالد و رنج می‌برد، جمله‌ای دارد که خیلی جالب است، می‌گوید در طول تاریخ بشریت هیچ‌گاه مثل امروز دروغ تحویل بشر داده نشده است برای این‌که هر وقت می‌گویید «دفاع از حقوق ملت‌ها» دقیقاً منظورشان تجاوز به حقوق ملت‌ها است. و هر گاه گفته می‌شود «پیمان امنیت» دقیقاً منظورشان توطئه علیه دیگران است و الی آخر. خیلی جالب چند کلمه را این‌طوری ردیف کرد همان کلماتی که در فرهنگ سیاسی جهان رایج است. صلح را می‌گوید چیست عدالت را می‌گوید چیست و این همان چیزی است که ما در فرهنگ قرآنی خودمان نفاق و از یک جهاتی کفر می‌نامیم.

۳- اصل «تفرقه بینداز و حکومت کن» است. در این قسمت این‌ها دیگر واقعاً استاد شده‌اند. چون قرن‌ها در این زمینه کار کرده‌اند تجربه دارند و امکان ندارد که در گوشه‌ای از دنیا بگذارند چهار نفر با همدیگر در صلح، آرامش، انسانیت و رفاه و امنیت زندگی بکنند. امکان ندارد، نمونه‌ای را از این نوع برایتان بگویم. یکی از برادران خیلی خوب ما البته من هم نمی‌شناختمش بعدها شناختم در یکی از ادارات کاری کرده این قضیه مال این زمان است.

بعد یک فرد دولتی که از قبل هم در آن اداره بود، احساس کرد که آمدن این فرد در این اداره طبعاً به تدریج باعث می‌شود که وی را کنار بگذارند و او را جای این بیاورند. هم انقلابی است و هم پر کار و هم به دلیل تجربه و تخصص آن کار را به دست می‌آورد. بنابراین فردا دیگر به وجود او نیازی نیست یعنی در آن نظام دیگر به این آدم نیازی نخواهد بود. گفتم آن فردی که تازه رفته بود را نمی‌شناختم. آن فرد قدیمی در اداره مرتب علیه این آدم به شکل‌های مختلف بد می‌گوید و این‌که من به خاطر دل سوزی این حرف را برای شما می‌زنم. که «بله» او این کار را می‌کند و مثلاً علیه شما حرف می‌زند. من اطلاعات را نه باور کردم و نه رد کردم.

هیچ دلیلی نداشتیم رد کنیم یا تأییدش کنیم. تا این‌که بعد از مدتی که گذشت، اسنادی را در آمد که نسبتاً مهم بود. دیدم آقا نه تنها تربیت یافته، نظام گذشته است که تربیت یافته ارباب گذشته است اصلاً بعد متوجه شدیم که بله این کارش این بوده است دائم همه را با هم بد بکنند. در نتیجه در محیط آن اداره واقعاً افرادی به یکدیگر اعتماد نمی‌کردند و همه کارها همین‌طور خوابیده بود.

خوب کارها عمدتاً از روی اعتماد است. شما تا به همکاران اعتماد نمی‌کردید و اعتماد نداشته باشید کار به او واگذار نمی‌کنید یا کار از او قبول نمی‌کنید. یا حرفش را قبول نمی‌کنید یا حرف با او نمی‌زنید. اصلاً همین‌طوری می‌آیید و می‌روید، عملاً همین‌طور است. منظورم این است که این‌ها توی این سیستم خیلی خطرناکند. اگر قرار بشود که ما

هوشیارانه با این جریان برخورد نکنیم، این را بدانید که این‌ها با همین روش ساده ما را از پا در می‌آورند. خیلی راحت خود ما را به جان همدیگر می‌اندازند و خود کنار می‌نشینند بدون این‌که ما خودمان هم بدانیم.

یک نمونه‌ی دیگر برایتان بگویم، یکی از دوستان و همکاران خیلی خوب من در دوره گذشته در یک رابطه‌ی ای بین ما و ایشان باز یکی از همین عناصر بحثی ایجاد کرد، و آن‌قدر این فرد سمپاشی شده بود و تحت تأثیر قرار گرفته بود که مثلاً یک کلمه‌ی ای را که من گفته بودم باید این کار بشود، او خوانده بود مثلاً نباید بشود و داد و بیداد که چرا یک همچین مسئله‌ی ای را گفتیم.

این‌طور جو منفی پیدا کرده بود، و قطعاً در مورد گروه‌ها هم همین‌طور است. نه تنها بین افراد را چنین می‌کنند بین گروه‌ها را هم این چنین آشفته می‌کنند. نه تنها بین گروه‌ها هم این کارها را می‌کنند بین ملیت‌های مختلف این کار را می‌کنند. و همین‌طور که خودتان اطلاع دارید سندی از برژینسکی به دست آمد. برژینسکی گفته بود که انقلاب یاران را از طریق نظامی نمی‌شود شکست داد. انقلاب ایران را تنها از طریق ایجاد اختلاف قومی و مذهب باید از پای در آورد شیعه و سنی، کرد و فارس، عرب و بلوچ، این برنامه اختلاف قومی و مذهبی و به همین ترتیب اختلاف گروه‌ها اجرا می‌شود.

و جالب‌تر این‌که توجه کنید وقتی که استعمار می‌خواهد مرزهای جغرافیائی یک کشور را تعیین بکند، این کار را می‌کند که اگر در منطقه‌ی ای قومی، مذهب، یا ملیتی حاکم است، دقیقاً از وسط آن‌ها یک خط می‌کشد. نصفش را به این کشور می‌دهد و نصفش را به آن کشور می‌دهد. همیشه این دو طرف را تحریک می‌کند و به جان همدیگر می‌اندازد. شما نگاه بکنید در مرزهای خود همین ایران می‌بینید. بلوچستان نصف خاکش در ایران و نصف دیگرش در پاکستان است.

در مرز افغانستان به همین ترتیب است. در مرز ترکیه و عراق به همین ترتیب است. کردها را به چهار قسمت تقسیم کرده‌اند، نقشه کشیده است یک قسمت در ایران افتاده است و بقیه در ترکیه عراق و سوریه. هفتاد سال است که با این کردها و این دولت‌ها دارد بازی می‌کند. می‌دانید که مسئله کردستان مسئله امروز و مربوط به انقلاب اسلامی نیست. کردها هفتاد سال است که دارند با این مسأله بازی می‌کنند و این دولت‌ها با کردها.

یک روز ایران به کردهای عراق کمک می‌کند علیه دولت عراق، یک روز دولت عراق به کردهای ایران علیه دولت ایران کمک می‌کند، یک روز هر دوی این‌ها به کردهای ترکیه علیه دولت ترکیه کمک می‌کنند، یک روزی دولت ترکیه به کردهای عراق علیه دولت عراق کمک می‌کند و به همین ترتیب این بازی ادامه دارد. و تنها در ایران نیست. در آفریقا شما بروید دقیقاً ملاحظه کنید نقشه‌های آفریقا را، در تمام مرزها از وسط قبائل گذشته است. سیاست خطرناکی بود.

تفرقه‌اندازی و ایجاد جنگ‌های محلی و قومی و منطقه‌ای به منظور حفظ موقعیت خود و فروش سلاح و مطرح کردن خودشان. وقتی که قرار باشد بین ما و پاکستان بر سر بلوچ‌ها اختلاف باشد، بین ما و عراق بر سر کردها اختلاف باشد طبعاً همیشه این ابرقدرت‌ها هستند که برای ما مطرح‌کنند. ما برای حل مسئله کردها فرضاً می‌گوییم باید برویم پیش

شوروی یا پیش آمریکا، برای حل مسئله بلوچ ها باید پهلوی فلان کس برویم. چرا؟ برای این که آن ها به وجود آورنده ی این جریان هستند و بعد هم به عنوان میانجی می آیند.

۴- گسترش روز افزون برنامه های انحرافی به طوری که افکار عمومی را از جریانات مهم غافل کنند و در مسیرهای انحرافی قرار بدهند. یکی از کارهای این است که مردم را نیروهای فعال جامعه را سرگرم می کنند و بازی می دهند به طوری که مردم به جای این که بروند نیروهایشان را صرف بالا بردن کیفیت فرهنگشان بکنند و همین طور صرف تولید و بهبود روابطشان و بالا بردن کیفیت زندگیشان و بهداشتشان بکنند می روند صرف یک سری کارهای دیگری می کنند. و مهمتر که به جای این که به مسئله اصلی توجه بکنند به مسئله فرعی توجه بکنند. به این ترتیب که مثلاً همین طور که توجه داشتید در نظام گذشته مثل نظام های دیگر مخارج هنگفت و عظیمی در ورزش سرمایه گذاری می کردند.

ما در این مملکت خانه نداشتیم. مردم ما در آلونک ها و حلبی ها زندگی می کردند بعد میلیاردها تومان پول را به دهکده المپیک اختصاص می دادند. در عین حالی که ورزش چیز خیلی خوبیست و لازم است اما این ورزش را باید به جنوب شهر ببریم توی آن زمین های خاکی مقداری شن بریزیم و دو تا میله بگذاریم که ورزش بکند «دهکده ی المپیک، آن تشکیلات و تشریفات، مسابقات آسیائی و مسابقات فلان و فلان که دیگر شما خودتان در جریان بوده اید و دیده اید چطور مردم را پای تلویزیون می نشاندند و یا به میدان ها می کشاندند تا به نفع این تیم یا آن تیم هورا بکشند. بعد مردم اصلاً یادشان برود که جریان چیست؟ مسئله چیست؟ و همین طور چیزهای دیگر. گسترش اعتیاد و فحشاء دقیقاً در همین رابطه است. مردمی که دنبال اعتیاد رفتند، دیگر اصلاً فکر ندارند. یک آدم معتاد اصلاً فکری دارد؟! استعدادی دارد؟

علاقه ای دارد؟ او فقط به این فکر است که مواد مخدرش را پیدا بکند و بکشد. یک انگل به تمام معنی. این هم یکی از برنامه هایشان است بعد از سقوط رژیم در حدود چند ماه از این موضوع گذشته بود که ۶۰۰ کیلو هروئین از سوئد به طور قاچاق برای توزیع به ایران فرستادند و همین طور که توجه دارید به علت ضعف قوای انتظامی و نیروهای مبارزه با مواد مخدر و این که باز مسئولین مملکت به مسائل دیگری مشغول بودند، شما حتماً شاهد بودید که چه وضع اسفباری در این مملکت به وجود آمده بود. قیمت مواد مخدر به یک چهارم، یک پنجم قبل رسیده بود. و همین طور امثال این ها خیلی زیاد است.

۵- ایجاد قطب های منطقه ای

برای اجرای سیاست های امپریالیسم در سطح جهانی، مسئولیت ها را در مناطق مختلف به عهده یکی از دست نشاندهان خود قرار می دهند. این گونه کشورها را، که حافظ منافع و سرکوب کننده مخالفین و دشمنان نظام های ستمگر جهانی، اصطلاحاً ژاندارم منطقه می گویند.

پیمان‌های نظامی دسته جمعی و قراردادهای ظرفیتی تماماً بر این است تکیه دارد. مثلاً در گذشته ایران حافظ منافع آمریکا در منطقه خلیج فارس، افریقای جنوبی حافظ منافع ژاندارم آمریکا در شرق و جنوب آفریقا، اسرائیل برای کنترل مدیترانه و ویتنام به‌عنوان پایگاهی برای آمریکا در خاور دور انتخاب شده بودند. بر طبق مذاکراتی که انجام شده بود، مقدمات پیمانی بین این چهار کشور و آمریکا برای کنترل آسیا و آفریقا و اقیانوس هند، فراهم شده بود. اما با حوادثی که در ویتنام و انقلابی که در ایران تحقیق یافت تمام محاسبات مزبور را از بین برد و توطئه‌ها را خنثی نمود.

۶- حمایت بی قید و شرط از رژیم‌های دست‌نشانده

فکر می‌کنم این دیگر واضح است و جالب این است که همین وضع و حمایت از دولت‌های دست‌نشانده و دیکتاتوری که این‌ها انجام می‌دهند وسیله نابودی امپریالیزم را تسریع می‌کند. برای این‌که این دولت‌ها منفور مردم هستند و بالاخره یک روزی فرصتی به دست مردم می‌آید و این‌ها را کنار می‌زنند. همین فرصتی که مثلاً در ایران به وجود آمد و یا در بعضی از کشورهای دیگر به وجود آمد و یا به وجود خواهد آمد این خودش یکی از آن عواملی است که در درازمدت ضربه می‌زند.

اتفاقاً کندی هم به این مسئله اشاره ای داشت می‌گفت تمدن آمریکا به خاطر حمایت از دیکتاتورهای که مورد نفرت مردم هستند، در خطر است. و بعضی‌ها هم احتمال می‌دهند که ترور کندی در رابطه با همین تفکرش بوده است که گفته بود ما نباید از دولت‌های دست‌نشانده حمایت کنیم و اتفاقاً جالب است که اگر خاطرتان باشد شاه با کندی عجیب بد بود. حتی این اواخر رسماً در یک صحبت عادی گفت و او را به هیلتر و استالین و امثال این‌ها تشبیه کرد.

۷- سازمان ملل متحد

یعنی خود همین سازمان ملل متحد یک کلاه بزرگی روی سر همه‌ی مردم دنیا است و یک حقه‌ی عجیبی است و شما نگاه کنید در این مدت سازمان ملل هیچ کاری به نفع مردم نکرده است و هر جا هم احیاناً اگر صحبتی بوده، قانونی تصویب شده یا مثلاً مذاکره‌ای یا کمیسیونی بوده بلافاصله همان دولت‌ها و تو کردند، تمام شده مسئولیت سازمان ملل خیلی مهم است ولی چون باز یک مسئله تقریباً فنی است دقیقاً چگونه قدرت‌های بزرگ از سازمان‌های ملل چگونه استفاده می‌کنند؟

خیلی مهم است و باید در رابطه با سیاست خارجی و سیاست بین‌المللی و مسائلی در کل سازمان ملل آشنائی بیشتری داشته باشیم. با این کلیاتی که کم و بیش آشنا هستیم اجمالاً همین قدر می‌گوییم که سازمان ملل یکی از آن دکان‌های خطرناکی است که امپریالیزم جهانی علیه ملت‌های محروم باز کرده است می‌دانیم که ما هم در سازمان ملل هستیم و یک صحبت‌هایی می‌کنیم ولی به این اصل توجه داشته باشیم.

جلسه ششم

روش های امپریالیسم

آیا توجه کرده اید که امپریالیسم جهانی این مسئله را فهمیده است که اگر قرار باشد نظام خودش را در درازمدت در کشورها مستقر نکند لازمه اش این است که مردم آن کشورها را به نظام فکری معتقد بکند که موافق با این نحوه حکومت و سیاست هست؟

قبلاً گفتیم که آنچه در فرهنگ قرآنی ما به عنوان کفر نفاق و شرک با آن خصوصیات مطرح می شود در مورد امپریالیسم جهانی هم واقعیت دارد، از طرفی دیگر این نظام تنها متعلق به امروز نیست بلکه در تمام طول تاریخ این نظام با این ویژگی ها وجود داشته است منتها با تغییر زمان و افشای ماهیت آن ها و روش های آن ها تغییر روش داده است. بنابراین اگر ما امروز از خصوصیات نظام های امپریالیسم حاکم بر جهان صحبت می کنیم دقیقاً به این منظور است که روش های امروز آن ها را بشناسیم و الا نظیر این گونه نظام ها در طول تاریخ بوده است. وقتی قرآن را مطالعه می کنید در آنجا که صحبت از نوع و مخالفین است در گفت و گوئی که بین آن ها می شود خیلی جالب است که قرآن حتی به آن ها استناد کرده است.

در سوره ی هود این موضوع را مطرح می کند نوح به مردم این پیام را می دهد. **و لقد ارسلنا نوحاً الى قومه ائى لکم نذیر مبین** (سوره هود آیه ی ۲۵) ما نوح را برای قوم خودش فرستادیم بر اساس این که برای هر قومی حجتی است و یک مرتبه گفته نوح را مطرح می کند که در مقابل قوم می گوید **ائى لکم نذیر مبین**. من برای شما نه حکومتی هستم و نه از شما چیزی می گویم فقط من نذیر هستم یعنی اخطارکننده و هشیار دهنده. پیام من **لا تعبدوا الا الله** است یعنی جز الله را نپرستید. **ائى اخاف علیکم عذاب یوم الیم**.

بدون آن که مقدمه ای چیده باشد می گوید پیام من این است که جز خدا را نپرستید. اگر شما از این کار سر باز زنید و به این اصل توجه نکنید که عبادت منحصرأ برای خدا هست من از آینده شما بیمناک هستم. این حرف نوح است اما حرف گروه مقاوم خیلی جالب است فقال الملائکة کفروا من قومه به گروهی که بیشتر جنبه گروه حاکمه را دارند، ملأ می گویند آن ها در جواب می گویند ما نریک الا بشرا مثلنا. تو اولاً جز این که بشری مثل ما باشی چیز دیگر نیستی و این ادعای تو که نذیر هستم و از طرف خدا می باشم این که تو نمی توانی بگوئی اگر چنانچه جز خدا را بپرستید از آینده شما بیمناک هستم، چون تو از نوع بشر هستی، بنابراین اصلاً از تو برای این رسالت نفی صلاحیت می شود.

و دوم این که **«وَمَا نَرَاكَ اتَّبَعَكَ إِلَّا الَّذِينَ هُمْ أَرَادُوا بُدِيَ الرَّأْيِ»** ثانياً آن هایی که دور تو جمع شده اند از نظر فکری خیلی پست می باشند. آیا ما به تو ایمان بیاوریم تا در ردیف آن ها قرار بگیریم؟ این ها هیچ ارزشی ندارند و در جامعه هیچ قدرتی ندارند ولی ما طبقه حاکم را تشکیل می دهیم و ما نری لکم علینا من فضل: شما برای ما هیچ ارزش و برتری

ندارید از همه این‌ها گذشته بَلْ نَظُنُّكُمْ كَاذِبِينَ. اصلاً ما تصورمان این است که شما دروغ می‌گوئید. و این گفت و گو تا آخر سوره ادامه دارد.

نکته مهم در اینجا این است که آن‌ها وقتی می‌خواهند در مقابل جریانی تازه و انقلابی که در جامعه در شرف تکوین است و می‌رود که بنیان آن‌ها را ویران کند، آن‌ها به شیوه‌هایی متوسل می‌شوند که در جامعه به‌عنوان ارزش‌های حاکم شناخته شده است و با استفاده از این ارزش‌ها که غیر خدائی و ضد مردمی می‌باشند، می‌خواهند این جریان را سرکوب کنند. ثروت ملاک آن‌ها در برتری افراد هست بنابراین فقرا و محرومین را در زمره انسان‌های پست و بی‌ارزش به شمار می‌آورند. و ملاک دیگر اینکه، شما که قدرت دستتان نیست که فضلی در دست داشته باشید. فضل مال آن کسی است که در جامعه نفوذ داشته باشد.

مسئله مهم این است که چون نمی‌توانند در مقابل پیام اصلی که می‌گوید الا تعبدوا الا الله حرفی بزنند یک کانال انحرافی می‌زنند که بل نظنکم کاذبین اصلاً شما دروغ می‌گویید بنابراین شما و پیامتان فاقد ارزش و اعتبار است.

پیامبران دیگر هم از این صحبت‌ها دارند که در قرآن زیاد است و در گفت و گوئی که بین موسی و فرعون است ملاحظه می‌کنید که یکی از اتهاماتی که به حضرت موسی می‌زند این است که جلو مردم می‌گوید، مردم موسی می‌خواهد شما را منحرف کند و خدایانتان را از دستتان بگیرد و امثال این صحبت‌ها و این جریان همچنان ادامه دارد تا امروز و امروز هم کنفرانس به اصطلاح سران مسلمان در طائف برای نابودی یک جریان موفقیت‌آمیز اسلامی که در ایران اتفاق افتاده است تشکیل می‌شود همه این حرف‌ها را می‌زنند امروز هم همان تیپ‌ها کنفرانس تشکیل می‌دهند برای این که ثابت کنند که رهبر ما با تفکرات اسلامی جامعه را هدایت نمی‌کند و منحرف است. (زیرنویس = این درس همزمان با تشکیل کنفرانس مزبور ایراد شده است.)

این یک جریان تازه در تاریخ نیست که بگوییم امروز امپریالیزم جهانی با استفاده از آن تمایلات و روحیات و ارزش‌های موجود در جامعه سعی می‌کند که جریان انقلابی را تضعیف بکند و وقتی تو می‌خواهی این نظام را بشکنی، او آنچنان بر خود می‌لرزد که با تمام توان و امکان خود علیه تصمیم تو قیام می‌کند. انقلاب فرهنگی دقیقاً یک نمونه از همین جریان است. شما تصور می‌کنید در طی این دو سال هیچ کاری در مملکت نکردیم جز این که آمدم و گفتیم نظام آموزشی ما با نظام ارزشی ما تطبیق نمی‌کند و باید عوض شود، این نظام آموزشی باید با نظام ارزشی هماهنگ شود. اگر تنها این کار را دنبال کنیم و به ثمر برسانیم بزرگ‌ترین انقلاب در تاریخ قرون اخیر را در دنیا به وجود آورده ایم.

شما در هیچ جا سراغ ندارید که انقلابی شده باشد جز این که این انقلاب در نظام سیاسی و در نهایت اقتصادی تغییری به وجود آورده باشد کاری دیگر نکرده است. کسانی که به خارج از کشور رفته‌اند و با مطالعه دارند این مسئله را دقیقاً تأیید می‌کنند. یکی از انقلاب‌هایی را که در کشورهای مثل کوبا، فلسطین، الجزایر، ویتنام، به وقوع پیوسته است ببینید که این‌ها تا به حال صحبت از این کرده‌اند که ما باید انسان دیگری بسازیم؟ آیا تاکنون این فکر را کرده‌اند که ما باید ارزش

های گذشته را دور ریخته و ارزش هایی متناسب با انقلابمان خلق کنیم؟ نه اصلاً این طور نیست. شما کدام کشور را می توانید بگوئید که انقلاب کرده و در آنجا تغییر نظام ارزشی به وجود آمده باشد؟ در حال حاضر یکی از صادرات مهم الجزایر مشروبات الکلی است وقتی در خیابان الجزیره راه می روید هیچ نمی توانید احساس کنید که اینجا یک مملکت اسلامی است و تازه این ها دولت هایی هستند که می گویند ما علیه ارزش های فاسد امپریالیزم قیام کرده و این کار را ادامه می دهیم.

با تجربیاتی که از جریانات صد ساله اخیر به دست آورده ایم مسئله ی تغییر نظام آموزشی و انطباق آن را با نظام ارزشی مطرح کردیم. و از همان روزهای اول پس از سقوط رژیم گذشته قضیه را تعقیب کردیم و انقلاب فرهنگی انجام این تصمیم را کرد و اگر این حرکت به هدف خود برسد قطعاً ما یکی از عوامل مهم تداوم انقلاب را به دست آورده ایم. ملاحظه کنید جریان اسلام زدائی در ایران و تمام کشورهای اسلامی تقریباً از ۹۰ سال پیش شروع می شود، چون دشمن احساس می کند که اگر قرار باشد این فرهنگ در این منطقه وجود داشته باشد او نمی تواند به هدف های درازمدت خود برسد و نمی تواند تضمینی برای منافع خودش داشته باشد حداقل جنبش تنباکو این نظریه را برای آن ها تأیید کرد. از همان زمان این جریان اسلام زدائی به تدریج شروع شد.

طبیعی است که آن ها نمی توانند مستقیماً حرف هایشان را بزنند و باز هم طبیعی است که نمی توانند در کوتاه مدت این نظر را تحمیل کنند بنابراین باید در برنامه های درازمدت بگذارند و برنامه هایشان را نیز ریختند. من از برادران و خواهران تقاضا می کنم که حتماً تاریخ صد ساله اخیر ایران را مطالعه نمایند خیلی درس ها دارد اگر ما به این عبرت ها و درس ها توجه نکنیم همان بلائی سرمان می آید که بر سر خیلی از انقلاب های دیگر آمده است. بنابراین این حرف شروع شده ادامه پیدا کرد.

پا به پای این جریان، ما می بینیم که فرهنگ در این حرکت نقش دارد و هدایت می کند مغز متفکرش هم تمامی رجال معروف هستند، تا جامعه را به تدریج از اسلامی بودن به سمت ملی بودن ببرند و از آنجا هم به سمت دموکراتیک و از آنجا هم به سوی نظام لائیک (یعنی نظام غیر مذهبی) سوق دهند مأموریت رضاخان شروع می شود و این حرکت را تشدید می کند ایدئولوژی شاهنشاهی را به جای اسلام به عنوان ایدئولوژی مسلط در ایران قرار می دهند. و از همان روز اول می رود در خرابه های ایران و نبش قبر می کند و یکی یکی قبور شاه ها را بیرون می کشد و برای آن ها سنگ قبر و تشکیلات درست می کند و تاریخ ایران را عمده در ایران باستان معرفی کردند و این تغییرات ادامه یافت.

از طرف دیگر مبارزه ای حساب شده با اسلام شروع می شود. شما می دانید در گذشته در مملکت ما هر که با سواد بود ادبیات عرب را به خوبی می دانست و با فرهنگ قرآن و تاریخ اسلام آشنا بود ولی به تدریج این برنامه حذف شد به طوری که الان شما شاهد هستید شاید یک درصد از تحصیل کرده های ما زبان عربی را می دانند و در همین حدود و شاید هم کمتر فقط می توانند قرآن را از رو بخوانند و یا احياناً ترجمه تحت اللفظی آن را بدانند. چرا؟ وقتی که شما با

مکتب خودتان مستقیماً ارتباط نداشتی، وقتی که در تهیه کتاب های اسلامی در دانشگاه ها باید از نوشته های آمریکائی استفاده کرد، آیا در دانشگاه های ما کتاب های آمریکائی را به ما آموزش نمی داند؟ حتی حقوق اسلامی را هم از کتاب های آمریکائی تدریس می کردند حقوقی که در دنیا به اعتراف دوست و دشمن اصیل ترین و دقیق ترین حقوق هستند این را دقیقاً متوجه بودند.

البته این مسئله تنها در مورد اسلام نیست منتهی اسلام به عنوان قوی ترین ایدئولوژی که در مقابل آن ها می توانست بایستد مطرح است نه برای این که در کشورهای دیگر که هم مسلمان نبودند همین برنامه وجود داشت. چون هدف آن ها این بود که ایدئولوژی خود را در جهان به صورت فرهنگ مسلط در آورند تا این که تولیداتشان راحت بتوان در تمام جهان جریان پیدا بکند، این مهم است یعنی اگر آمد ایران و پاکستان و هندوستان و غیره، فرهنگشان را تغییر داد بنابراین اگر تا دیروز از یک محصول ده هزار عدد تولید می کردند، حالا می توانند ۱۰ میلیون تولید کنند، بازار گسترده تر است، قیمت پائین می آید و فروش راحت تر می شود و سود بیشتری می دهد.

بنابراین دلیلش چیست که کمونیزم بیاید و بگوید ما دید انترناسیونالیستی داریم، ما دید جهان شمولی داریم، سرمایه داری هم همین شعار را بدهد؟ به دلیل این که می خواهد تولیدش در سرتاسر جهان به صورت یکنواخت جریان پیدا کند و به مرحله «تولید انبوه» برسد. اما اگر قرار باشد و فرهنگ های متعددی در این کشورها باشد نوع تولید هم متعدد خواهد بود و این برای سرمایه داری صرف نمی کند و برای نظام های تولیدی دیگر هم صرف نمی کند این است که شما می بینید از زمانی که نظام تولیدی جهانی به سرعت گسترش پیدا کرد بیگانه کردن مردم و ملت ها از ایدئولوژی خودشان و در واقع کشاندن آن ها به آن ایدئولوژی مصرفی جهانی به اسم های متفاوت در تمام جهان جریان پیدا کرد.

البته این جریان با شعارهای پان ترکیسم، پان ایرانیسم و پان عربیسم و... همراه بوده است. جالب این که تمام بنیانگذاران این پان ها و ایدئولوگ های آن ها یا فراماسون ها و یا وابسته به روسیه هستند. البته در مقابلشان دقیقاً لاقدر در کشورهای اسلامی جریان اسلام آن قدر قوی بود که تاکنون حتی موفقیت چندانی در این راه به دست نیاورده اند جز این که یک مشت حکومت های دست نشانده با زور و سر نیزه دارند این سیاست را گسترش می دهند ولی باوجود این هنوز آنچنان پیشرفتی نکرده اند و با قریب صد سال فعالیت هنوز هم در این قسمت پیشرفت چندانی نداشته اند. بهترین دلیل، این که ملاحظه می کنید پس از دو سال از انقلاب اسلامی در ایران تمام مسلمان های دنیا واقعاً علاقمند به این انقلاب هستند و می خواهند که این انقلاب در کشورهای آن ها هم به وجود بیاید، که خود بهترین دلیل بر اثبات گفته های ما هست.

یکی از تئوریسین های شوروی در جریان انقلاب اسلامی ایران در همان دو سال پیش در مقاله ای وقایعی را که در ایران می گذشت تحلیل کرده بود و بعد نوشته بود که اگر قرار باشد اسلام با تمام خصوصیات خودش پیدا می شود یقیناً به مرزهای جغرافیای محدود نخواهد بود و به شوروی هم می رسد زیرا که در میان مسلمان های شوروی مذهب به تدریج

قدرت پیدا می‌کند و جوان‌ها گرایش بیشتری به آن نشان می‌دهند و جالب تر این‌که نوشته بود باوجود این‌که بیش از ۶۰ سال از حکومت کمونیسم در شوروی می‌گذرد هنوز نتوانسته است جواب قانع کننده ای به اسلام بدهد و این را به‌عنوان یک زنگ خطر برای مقامات شوروی مطرح کرده است. و این خیلی مهم است یعنی آن هم به این مسئله توجه دارند.

دوره رضاخان تا حدودی این جریان پیشرفت نمود و علت آن هم حکومت دیکتاتوری مطلق بود. بنابراین می‌توانست تمام مظاهر این مملکت را به آن شکل در بیاورد. ثانیاً مهمتر این‌که نظام آموزش در دست آن‌ها بود و فرزندان این مملکت را از همان روز اول می‌توانستند با این نظام آشنا کرده و رشد بدهند و شما شاهد هستید که در تمام خانواده های ما شاید بدون استثناء تضاد شدید بین فرهنگی که جوان‌های این مملکت در نظام آموزشی موجود دیده اند پدران و پدربزرگان داشته اند. شاید شما خیلی ندیده باشید ولی تعداد زیادی را من خود دیده ام که مثل پسر یک خانواده جانماز را از جلوی پدرش برداشته و به خیابان پرت کرده است، و امثال این‌طور کارها یا درگیری های لفظی که مرتباً جریان داشته است. پدر، فرزند را از خانه بیرون می‌کند و فرزند از خانه قهر کرده است.

در همین روابط دقیقاً تضاد این دو فرهنگ مشخص می‌شود. البته اینجا بعضی ها می‌گویند جوانی است اما عمده آن تضاد و فرهنگ اسلامی و غربی است ما خودمان هم که این تضاد را داشتیم توجه نداشتیم که ریشه اش کجاست؟ می‌آمدند و می‌گفتند اختلاف سنی است یا ریشه آن در فقر است. فرزندان خانواده احساس حقارت می‌کنند و درگیری دارند این تحلیل ها درست نیست. طبیعتاً اگر آن وضع ادامه پیدا می‌کرد فکر می‌کنم اما الآن وضعی بدتر از ترکیه داشتیم علتش این است که در اینجا سابقه این‌گونه افراد و گروه‌ها که با آن فرهنگ رشد پیدا کرده بیشتر بود و هم این‌که در ما حس تقلید خیلی شدید است و بنابراین ما به سرعت در فرنگی کردن خودمان پیش می‌رفتیم. البته جریانات جنگ جهانی دوم تغییراتی در سیاست کلی امپریالیزم به وجود آورد و این خود یک فرصت استثنائی برای ما بود که یک چند سالی بتوانیم لاقلاً آثار سوء دوران رضاخان را تخفیف بدهیم ولی جریان در تمامیت خود ادامه داشت.

تا این‌که جریانات سال‌های ۴۱ به بعد به وجود آمد و به تدریج این مسئله در سطح افراد بیشتری به‌صورت جدی مطرح شد. تحولات سیاسی، اجتماعی این دوران خیلی به این مسئله کمک کرد تا این‌که بالاخره بعد از سقوط رژیم شاهنشاهی و پیروزی مرحله ای انقلاب اسلامی مسئله انقلاب فرهنگی مطرح می‌شود و جالب این است که شما می‌بینید چه کسانی و با چه استدلالی در برابر این انقلاب فرهنگ می‌ایستند.

این خیلی مهم است که تمام آن‌هایی که هنوز به خوبی آثار آن فرهنگ در ذهنشان باقی است می‌گویند شعار نه شرقی و نه غربی غیر واقع بینانه است و عده‌ای می‌گویند نه شرقی را حذف کن و عده‌ای دیگر می‌گویند نه غربی را حذف کن. شما نمی‌توانید تحصیل کرده حوزه علمیه یا تحصیل کرده ای پیدا بکنید که این تر را ارائه بدهد که آقا نه شرقی و نه غربی غلط است چرا؟ چون او از این فرهنگ تغذیه نشده و اگر شما می‌بینید کسانی را که - تعدادشان کم نیست- از

فرهنگ غربی تغذیه شده‌اند ولی الآن بازگشت به ارزش های اسلامی را می پذیرند، به این دلیل است که یا اسلام را و یا فساد و فرهنگ غربی را خوب شناخته اند. بعضی ها به دلیل این که فساد غربی را خوب لمس کرده‌اند یعنی روح آزادی داشته اند و توانسته اند آن را درک کنند و بفهمند و یا با فطرت انسانی، ایشان فاصله زیادی نداشته اند، تا این که حقایق برای آن‌ها آشکار نشود، چون می‌توانند درک حقایق به سواد و مدرک نیست. درک حقایق به این است که شما چقدر وجدان و یا فطرت سالم داشته باشید.

اگر دقت کرده باشید می‌بینید در میان تحصیل کرده های ما کسانی که به این ارزش های اسلامی معتقد هستند و به‌طور جدی معتقد به تغییر ارزش های گذشته هستند یکی از این دو حال را دارند. یا فساد فرهنگ غربی را لمس کرده‌اند و یا این که با فرهنگ اسلامی آن قدر آشنا هستند که او را والاتر و بالاتر از سایر فرهنگ ها و جهان بین ها می‌دانند. البته به ندرت هم داریم مثل مرحوم دکتر شریعتی که هر دو جنبه را دارند یعنی هم با فرهنگ اسلامی و هم با فرهنگ غربی آشنائی دارند و در این زمینه خیلی هم قوی بودند ولی کم هستند کسانی که در مقابل انقلاب فرهنگی می ایستند به چند دسته تقسیم می‌شوند.

گروهی بدون آن که اسم بیاورند و صراحت داشته باشند، تفکرات مارکسیستی دارند و اقتصاد را زیر بنای دگرگونی در جامعه می‌دانند و معتقدند اگر اخلاق، مذهب، حقوق و فرهنگ می‌خواهد تغییر کند باید روابط تولیدی دگرگون شود. بنابراین، این که شما صحبت از انقلاب فرهنگی می‌کنید بدون آن که آن‌ها تغییر کرده باشند جز فریب چیز دیگری نیست. جز این که شما می‌خواهید گروه‌های مترقی را به انزوا بکشید و هدف‌های انحصارطلبانه خود را به کرسی بنشانید و دست ما را از مراکزی که در آن هستیم کوتاه کنید چیز دیگری نیست. شما اول نظام تولیدی جامعه و روابط تولیدی را تغییر بدهید خود به خود در فرهنگ جامعه هم انقلاب صورت می‌گیرد.

گروهی دیگر از مخالفین انقلاب فرهنگی آن‌هایی هستند که می‌دانند اگر این موضوع تحقق پیدا بکند امید هرگونه سازش با قدرت‌های موجود جهان از بین می‌رود. چرا؟ زیرا که این فرهنگ انسان‌هایی را تربیت می‌کند که مانع کم کاری و اسراف و مصرف‌کننده بودن انسان می‌شود، که طبیعتاً با نظام موجود جهانی مغایرت دارد، به این دلیل تن به سازش نمی‌دهند. یکی از دلایل سازش نیاز است و نیاز مقدمه وابسته شدن انسان است. بسیار دیده می‌شود که انسانی به خاطر نیاز از عقیده اش جدا می‌شود و دست بر می‌دارد.

دسته سوم آن‌هایی هستند که مستقیماً منافعشان به خطر می‌افتد اگر قرار باشد انقلاب فرهنگی در این کشور پیاده شود افراد زیادی شرائط و درآمدهای انگلی خود را از دست می‌دهند.

طبیعتاً خیلی از کسانی که درواقع تکنسین اقتصاد سرمایه داری تربیت شده‌اند برای آن‌ها دیگر کاری در جامعه باقی نمی‌ماند، این‌گونه افراد زمانی موجودیت دارند و می‌توانند خودنمایی بکنند که فرهنگ غربی وجود داشته باشد. ولی وقتی نباشد حس می‌کنند که چیزی ندارند که در جامعه عرضه کنند و یا کسانی که به‌صورتی وابستگی مستقیم و یا

غیرمستقیم به دشمنان انقلاب دارند. اگر قرار باشد این جریان راه خودش را پیش بگیرد و جلو رود، تمام آن‌ها دیگر در این جامعه نمی‌توانند پایگاهی داشته باشند. ولی ممکن است که شما این مطلب را مطرح کنید که چه اشکالی دارد همان‌طور که مدارس ما باز هستند و در حال دگرگونی نظام آموزشی و متناسب کردن آن با نظام ارزشیمان می‌باشند دانشگاه‌ها را هم به همین ترتیب تغییر می‌دادیم. دانشگاه را تعطیل کردیم ولی مدارس را تعطیل نکردیم. جواب این است که اولاً تعطیلی دانشگاه‌ها ارتباط مستقیمی با انقلاب فرهنگی پیدا نمی‌کند. اما مسئله انقلاب فرهنگی را در کل مملکت مطرح می‌کنیم. تعطیلی دانشگاه‌ها بیشتر جنبه سیاسی دارد.

ثانیاً چه بسا مفید بود مدارس را هم یک سال تعطیل می‌کردیم و به بازسازی در نظام آموزشی و تدوین نظام اداری و همچنین تربیت معلم جدید و تصفیه معلمان قدیم می‌پرداختیم و بعد به بازگشائی مدارس می‌نمودیم. شاید بسیاری از گرفتاری‌هایی را که الآن هست نمی‌داشتیم. این یک نظر بود ولی نظر مقابل هم هست که تعطیل کردن مدارس مسائلی لااقل در کوتاه مدت برای دولت به وجود می‌آورد اما در مورد دانشگاه‌ها مسئله به کلی متفاوت است اولاً نظام کلی دانشگاه‌های ما خیلی فاسدتر از آن بود که با بودنش امیدی به اصلاح آن‌ها داشته باشیم.

ثانیاً، بهترین لانه برای مخالفان انقلاب بود. شاید شما شاهدش هستید، از زمانی که دانشگاه‌ها تعطیل شده‌اند به مقدار زیادی گروه‌های مخالف نظام جمهوری اسلامی تضعیف شده‌اند. آن‌ها به شکل دیگری کارشان را ادامه می‌دهند ولی مقداری از امکانات و قدرت تجمع از آن‌ها گرفته شده است زیرا تمام وسائل و بودجه دانشگاه‌ها در اختیارشان قرار می‌گرفت و از ثروت ملت بر علیه خود ملت استفاده می‌کردند با تعطیل شدن دانشگاه‌ها این‌گونه امکانات از آن‌ها گرفته شده است، ولی در مدارس شکل به این شدت و به این تشکیل وجود ندارد.

این‌که بعدها این جریان چگونه اداره می‌شود و چه پیش می‌آید نمی‌دانم اما آنچه که برای پیگیری این موضوع ضرورت دارد که در مجلس شورای اسلامی کمیسیون خاصی به نام کمیسیون انقلاب فرهنگی به وجود بیاید که این مسئله را به‌طور جدی تعقیب کند و حتی راه‌های قانونی آن را تعیین کند و پشتوانه قانونی آن تضمین کند، تا این‌که جریان تداوم پیدا کند.

در دو سال بعد از پیروزی انقلاب اسلامی تغییرات عمیقی که در نظام ارزشی ما به وجود آمده است باعث تداوم و گسترش سریع آن در خارج از مرزهای ایران شده است. تکیه بر ارزش‌های انسانی و خدائی محاسبات قدرت‌های بزرگ جهانی را به هم زده است به‌طوری‌که بارها برنامه‌های دقیق و طرح ریزی شده آن‌ها با یک حرکت ساده دگرگون شده است. جنگ تحمیلی عراق با ایران در تاریخ جهان به‌عنوان یک استثناء ثبت و تحلیل می‌شود.

بسیاری از اموری که برای ما عادی است برای دیگران عجیب است آن‌قدر این انقلاب عظیم است و آن‌قدر تغییرات عظیم به وجود آورده است که برای همه تحلیلگران سیاسی غیر قابل تصور است. مثلاً یکی از انقلابیون لبنان که به ایران آمده بود، وقتی دید دختر بچه ۵ الی ۶ ساله ای فلکش را آورده و اصرار دارد که ببرد و برای کمک به آوارگان جنگ بدهد و

مادرش قسم می خورد که من چقدر اصرار کردم به این بچه که خوب این پول را بده من بریزم به حساب. گفت نه خودم می خواهم این را به دست آقای خامنه ای بدهم، برای او این وضع خیلی عجیب بود و همین طور چند صحنه دیگر که در همان یک ساعت، که در مراسم نماز جمعه حضور داشت دید و جریانات مختلف دیگر...

مثلاً خانمی که مقداری طلا و جواهر آورده و گفته بود که اینها مال عروسی ام بوده و اینها را به ایشان داد و برای او که این جریانات را می دید خیلی عجیب بود. درحالی که ما فکر می کردیم که این چیزها برای آنها نباید خیلی عجیب باشد، چرا که او از لبنان می آید، کشوری که دائماً در جریان انقلاب است و یا مثلاً فرض کنید پیرمردی بوده که آمده و اصرار می کرده است که آقا من می خواهم بروم به جبهه و نمی گذارند، شما بگویید و توصیه کنید که بگذارند من به جبهه جنگ بروم.

اینها تماماً مرهون همین تغییری است که در نظام ارزشی ما به وجود آمده و هر چه اینها بیشتر باشد، عمیق تر بشود، طبعاً نسلی مسئولیت می پذیرد و کارها را در دست می گیرد که چون نسل گذشته نیست که بخواهد با جریانات حاکم بر جهان سازشی یا هماهنگی داشته باشد، یا بخواهد با جریانات حاکم بر جهان سازشی یا هماهنگی داشته باشد، یا بخواهد جلوی این انقلاب را بگیرد و یا سرعت آن را کند نماید. بلکه شتاب می دهد یعنی اگر قرار باشد این حرکت ادامه پیدا بکند، قطعاً منجر به شتاب این حرکت انقلابی می شود، چرا؟ برای این که ما تماماً محصول یک نظام طاغوتی هستیم و این یک واقعیت هست و هنوز مقداری از آثار آن بر ما حاکم است. ولی اگر قرار باشد که نسلی روی کار بیاید که با فرهنگ اسلامی و ارزش های اسلامی رشد و آشنائی پیدا کرده باشد و خودش را در آن فرهنگ مسئول بداند دیگر نمی شود با سرنوشت آن ملت بازی کرد.

قرآن رهنمودهای بسیار جالبی در این زمینه ارائه می کند که مطالعه آنها ما را به اهمیت و نقش انقلاب فرهنگی و ضرورت آن آگاه می گرداند. آیات زیادی در قرآن وجود دارد که ما به عنوان نمونه قسمتی از آن را معرفی می کنیم.

سوره ی انبیاء آیات ۵۰ تا ۷۰ اگر تفسیرشان را مطالعه کنید دقیقاً می بینید که در مورد حضرت ابراهیم است و برخورد ایشان با مسئله ی بت ها و بت پرستی ابتدا قرآن تفکر مردم را می گوید.

- توصیه می کنم به خواهران و برادران که دفتر تحکیم وحدت جزوه های راجع به انقلاب فرهنگی منتشر کرده اند، البته من یکی یا دوتایش را نگاه کرده ام، چیزهای خوبی به خصوص تاریخچه ی نفوذ فرهنگ غربی در ایران، آنها را بخوانید خیلی خوب است، شما ببینید چگونه آنها در این مملکت مهره هایی مثل احسان نراقی ها را جا انداخته بودند که خیلی از ما حتی فکر می کردیم او یک عنصر مترقی است، این خیلی مهم است درحالی که عضو سازمان سیا بوده است.

به هر ترتیب امثال اینها خیلی زیاد است... چند وقت پیش سپاه یک نمایشگاهی تحت عنوان انقلاب فرهنگی ترتیب داده بود، که تماماً پیام های امام و جزوات و کتاب هایی که در رابطه با این موضوع نوشته شده بود، جمع کرده بود و

نمایشگاهی ترتیب داده بود البته حالا این نمایشگاه نیست ولی شما لاقلاً در این رابطه پیام های امام را پیدا کنید و دقیق بخوانید، خیلی مؤثر است، به این دلیل که واقعاً ببینید ایشان در این زمینه چه رهنمودهایی دارند و چقدر مسئله را عمیق بررسی می کنند.

که مردم چه گفتند؟ بعد سران قوم چه گفتند؟ مردم از چه تغییری می ترسیدند؟ سران قوم از چه تغییری می ترسیدند؟ و جالب این است که سران قوم چگونه از عقاید مردم بهره برداری و سوء استفاده می کنند. این نکات خیلی جالب است و یقیناً شما اگر چنانچه قدرت تطبیق داشته باشید می توانید بسیاری از مسائل را به صورت عینی امروز هم ببینید بعد از این که در این آیات گفت و گوها بین آنها انجام می گیرد یک نکته هست که سران قوم خطاب به مردم می گویند: **حرقوه**، او را آتش بزیند، بسوزانیدش، **وانصروا** و یاری بکنید **آلهتکم** و یاری بکنید خدایانتان را، یعنی برای حفظ ایدئولوژی حاکم اصرار دارند، اصرار دارند که همچنان این روابط حفظ بشود، رابطه ای که این بت را خدای خودشان بدانند و سران هم خودشان را صاحب آن بت بدانند. و بدین ترتیب می خواهند جریان بندگی و بردگی از یک طرف، چیرگی و برده داری از طرف دیگر ادامه یابد، و ابراهیم در جهت شکستن بت و تغییر جریان قیام می کند.

جلسه هفتم:

سیاست های فکری و فرهنگی

امپریالیسم به این نتیجه رسیده است، که باید حاکمیت خود را در ابعاد مختلف بر جامعه اعمال بکند و الا دوام و ثبات ندارد.

بنابراین، اگر ما بگوییم وابستگی اقتصادی مقدمه وابستگی فرهنگی است، یا وابستگی فرهنگی مقدمه ی وابستگی اقتصادی است این چیزی شبیه به مسئله ی مرغ و تخم مرغ می شود و ما در یک دوره می مانیم. اما واقعیت این است که، وقتی ملتی این عزم و تصمیم خود را که می خواهد، بر اساس نظام فکری منافع و مصالح منقطه ای خود زندگی بکند، از دست بدهد، دیگر هویت واقعی خود را از دست داده و در همه ی زمینه ها آماده است که به چنگال دیگران بیفتد، حال چه از نظر فکری، اقتصادی، سیاسی و نظامی به ندرت ممکن است شما پیدا بکنید که فرضاً وابستگی اقتصادی باشد ولی وابستگی فرهنگی نباشد، یا وابستگی فرهنگی باشد ولی وابستگی اقتصادی نباشد. منتهی ممکن است بگوییم وابستگی اقتصادی را می توانیم سریعتر از بین ببریم و وابستگی فرهنگی را مشکل تر و طولانی تر.

ولی تا مادامی که به طور قاطع ما تصمیم نگیریم که روی پای خودمان بایستیم بالاخره در زمینه های مختلف وابستگی خواهیم داشت. این نکته مهمی است. شما بعضی از سازمان ها را می بینید که می گویند برای خودکفائی اقتصادی این کار را بکنیم. خیلی خوب است، این کار درستی است، این کاری است که باید انجام بشود ولی اگر قرار بشود افرادی که این

کارها را می‌کنند هنوز یک گوشه چشمی به غرب داشته باشند فردا باز آهسته آهسته می‌رود یک جزوه آن‌ها را می‌خواند؛ یک استاد آن‌ها را می‌بیند، چند نفر از این‌گونه افراد را به‌عنوان دوره دیدن به آنجا می‌فرستد، این خود مقدمه وابستگی می‌شود.

بنابراین، اگر شما فکر بکنید که وقتی ما از اهمیت وابستگی فرهنگ صحبت می‌کنیم به معنای کم اهمیت بودن وابستگی اقتصادی است اشتباه می‌کنید. همه این‌ها دقیقاً به هم مرتبط اند منتهی این ارتباط خیلی ظریف است و کشف این رابطه هم یک مقدار دقت می‌خواهد. و این را نیز بدانید که اصولاً نظام‌هایی که در طول تاریخ باطل بودند و می‌خواستند حاکمیت خود را همچنان حفظ بکنند، غیر از این که سر نیزه را بر مردم حاکم کردند و به مردم هم گفتند که خدا چنین خواسته است. پس بنابراین تو ساکت باش که دیگران نبوده که فقط به اتکای سر نیزه باشد. بلکه تلاش می‌کند که دیگران را از نظر اعتقادی هم به این نظام متقاعد بکند تا اگر سر نیزه را هم برداشت باز او وابسته به این نظام باشد. مثالی بزنم که شما ببینید این جریان به چه شکلی در می‌آید. وقتی که در انقلاب مشروطیت تصمیم گرفتند قانونی اساسی برای یک کشور اسلامی بنویسند عده‌ای بودند که به مقدار بسیار زیادی از فرهنگ غرب تغذیه کرده بودند، و یا علاقمند به آن فرهنگ بودند.

همان کسانی که آن جمله معروف را داشتند، که اگر این مملکت بخواهد از فلاکت نجات پیدا بکند باید از مغز سر تا ناخن پا فرنگی شود یک قانون اساسی برای مملکت نوشتند. (زیرنویس= این جمله از نوکر معروف و مزدور بی‌جیره و مواجب انگلستان، تقی زاده هست. او تا آخرین روزهای عمرش به مجامع مختلف فرهنگی و سیاسی حتی با چهارچرخه در ایام فرسودگی، می‌رفت تا این درس را به دیگران تفهیم کند و راه‌های تحقق آن را آموزش دهد.)

حال این نکته مهم است که اینجا در نوشتن قانون اساسی، قانون اساسی بلژیک و هلند و فرانسه و انگلستان را گرفتند تلفیق کردند یک چاشنی هم از اسلام به آن زدند و به نام قانون اساسی یک کشور اسلامی به ملت عرضه کردند. (زیرنویس= این نکته خیلی جالب است علی‌رغم این که قرآن می‌گوید:

قالت انّ الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها و جعلوا اعزة اهلهما اذلة و كذلك يفعلون (سوره ی نمل آیه ی ۳۴) پادشاهان هر وقت که به منطقه ای داخل شوند و یا حاکم شوند کار آن‌هاست که فساد را در آن منطقه و در آن گسترش دهند. (در فرهنگ قرآن قریه به معنای منطقه و سرزمین هست) فرق افسد با فساد این است که، فسد یعنی فاسد شد، اما افسد یعنی فاسد کرد. مُفسد یعنی کسی که فساد کننده است. سلاطین فساد را در آن منطقه گسترش می‌دهند.

قرآن در سوره فجر وقتی که گروه‌های مختلف طاغوتی را می‌شمارد می‌گوید: **فاکثروا فیها الفساد** یعنی فساد را در آن منطقه اکثر می‌کنند. گسترش می‌دهند. بعد یک کار دیگر هم می‌کنند و آن این که افراد خوب آن منطقه را تو سری خور می‌کنند و پائین می‌برند و اراذل و اوباش را بالا می‌آورند نکته آخری که مهمتر است، می‌گوید: **و كذلك يفعلون**.

یفعلون فعل مضارع است. فعل مضارع به اصطلاح می‌گویند دلالت بر استمرار جریان می‌کند یعنی این کار پادشاهان است نه تنها فکر کنید در گذشته این‌طور بوده، بلکه در آینده هم، چنین خواهد بود این را قرآن می‌گوید. قانون اساسی، تدوین شده توسط افرادی آنچنانی می‌گوید سلطنت موهبتی است الهی یعنی تو حق نداری در مقابل سلطنت حرکت کنی چون خدا گفته موهبت است که به او داده و به تو نداده. بنابراین حق اعتراض مخالفت نداری و اگر این کار را کردی برخلاف شرع و قانون است).

بنابراین تنها حاکمیت از طریق سرنیزه نیست. معمول آن‌ها این است که به حاکمیت خودشان یک لباس منطقی و مردم پسند و به تعبیر دیگر، شرعی به آن بدهند و جالب این است که آن برادرهای تحصیل کرده ما در دانشگاه‌های داخل و خارج کشور این موضوع را به خوبی می‌دانند، مخصوصاً آن‌هایی که در رشته‌های علوم اجتماعی و اقتصاد تحصیل کرده‌اند، دقیقاً همین حرف‌ها را می‌زنند، برای توجیه چپاول و استثمار دیگران می‌گویند، مدیریت هم حقی دارد، به این ترتیب تمام سودهایی را که آن‌ها به شکل‌های واقعاً غیر انسانی می‌برند توجیه قانونی و شرعی می‌شود.

پس از گذشت دو سال از انقلاب هنوز خیلی از این نوع افراد می‌گویند: مگر بانکداری بدون ربا می‌شود؟ مگر می‌شود مدیر یک کارخانه به اندازه کارگر یک کارخانه حقوق بگیرد؟

(زیرنویس = فکر می‌کنم این نکته برای شما جالب باشد همان‌طور که اطلاع دارید در سپاه هیچ کس به خاطر سن و مدرک و پستی که دارد هیچ مزایایی از این نظر برای او وجود ندارد. یعنی بگوییم این آقا چهل سال دارد پس بنابراین به این دلیل حقوق بیشتری بگیرد و یا آن که سن کمتری دارد کمتر بگیرد، یا بگوییم ایشان چون رئیس اینجاست پس بیشتر بگیرد نه اصلاً ما چنین چیزی را در سپاه نداریم، دقیقاً جدولی که تنظیم شده بر اساس این است که آیا مجرد است یا متأهل، آیا اجاره خانه می‌دهد یا نه، آیا فرزند دارد یا ندارد، آیا مخارج کسی را می‌پردازد یا نه، بر این اساس جدول حقوق تعیین کرده‌ایم.

این روش هنوز در نظام اداری ما قابل قبول نیست. می‌گوید فرمانده سپاه مثل یک پاسدار مشابه، حقوق ببرند؟ چرا؟ @

چون در آن نظام کاملاً این طبقاتی بودن جا افتاده و جالب این است که قرآن وقتی که این موضوع را توضیح می‌دهد، نظام‌های طاغوتی، نظام‌های غیر خدائی و مسئله طبقاتی را مطرح می‌کند. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضَعِفُ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ».

(زیرنویس = مسلم است که فرعون در زمین برتری طلبی کرد و مردم را گروه می‌کرد، گروهی دیگر را به استضعاف می‌کشیدند، جوانان را می‌کشت و زنان را باقی می‌گذاشت و مسلماً او از مفسدین بوده است.) @

قرآن ویژگی این گونه نظام ها را چنین بیان می کند:

۱- **إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ** گروه‌های حاکمه فرعون صفت خود را تافته جدا بافته می‌دانند و معتقد به یک برتری ذاتی نسبت به سایر مردم هستند. به دلیل این تفکر به خود اجازه می‌دهند که هرگونه عملی را برای خود مجاز بدانند و به این ترتیب هرگونه جنایتی را مرتکب می‌شوند. آن‌ها برای تحمیق مردم و توجیه کارهای خودشان این برتری را به خدا نسبت می‌دهند و هرگونه مقاومت و مبارزه علیه تجاوزات و ستمگری‌های خود را غیر قانونی و مخالف فرمان خدا می‌دانند.

۲- **وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا**

بزرگ‌ترین خطر برای این گونه نظام ها وحدت مردم و هماهنگی نیروها هست آن‌ها برای ادامه حاکمیت خود لزوماً باید وحدت مردم را از بین ببرند. گروهی را در اطراف خود جمع می‌کنند و آن‌ها حاکمان بی چون و چرا قرار می‌دهند. مردم را به قشرهای مختلف تقسیم بندی می‌کنند و بین آن‌ها مرزبندی می‌نمایند، تا نیروی گروهی از مردم، علیه قیام‌های به حق توده‌ها و خنثی کردن مبارزات گروه دیگر به کار گرفته شود.

۳- **يَسْتَضِعُّ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ**

(زیرنویس= استضعاف از باب استفعال و از ریشه ضعف هست و به معنای کشاندن و یا خواستار ضعف شدن، و یا بسیار ضعیف کردن است.) @

برای ادامه حکومت و حاکمیت اقلیت طبقه ممتاز وابسته به نظام فرعونی (طاغوتی) لازم است از قدرت اقتصادی مستحکمی برخوردار باشند. از طرف دیگر زندگی همراه با اسراف و اتلاف اموال و مواد نیازمند ثروت‌های هنگفتی است. بنابراین توده‌های مردم را استثمار می‌کنند و خونشان را می‌مکنند، تا بتوانند به این هدف‌های خود برسند زیرا که به گمان آن‌ها ضعف و استضعاف مردم باعث دوام نظام و حاکمیت آن‌ها می‌شود.

۴- **يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ**

نیروهای جوان و فعال همیشه برای این گونه نظام ها خطری بالقوه و بالفعل می‌باشند. زیرا پر شور و پر تحرک، نوجو و کنجکاو هستند. در هر کشوری که درصد جمعیت جوان بالا رود تحولات اجتماعی در آن کشور اجتناب ناپذیر است. اینست که مشاهده می‌کنید بزرگ‌ترین گروه اجتماعی که از جهات متعدد مورد هجوم این گونه نظام ها قرار می‌گیرد، نسل جوان کشور است. جوانان مخصوصاً مردان جوان را می‌کشند.

۵- **أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ**

نظام‌های فرعون‌ی نه تنها فاسدند، که مفسدند و نه تنها خرابند که مخربند حیات و موجودیت آن‌ها در گسترش فساد و تباهی در جامعه است.

آن‌ها برای این‌که مردم را متقاعد بکنند که این نظام، نظام صحیحی است، برخلاف این نظام حرکت کردن نابودی است، این روش‌ها را در پیش می‌گیرند و در جامعه پیاده می‌کنند:

۱- مسخ مفاهیم و ارزش‌های انسانی:

ما یکی از ارزش‌های بسیار والای انسانی که داریم مسئله تساوی است که در فرهنگ قرآن به عدل و قسط گفته شده است. آن‌ها هم می‌گویند تساوی حقوق هست. برای این‌که همه می‌توانند رأی بدهند. اما این‌که کارگر چطور می‌تواند رأی بدهد. کشاورز چطور می‌تواند رأی بدهد و چقدر رأی آن حاکمیت دارد، آیا واقعاً کارگری که نیاز دارد و زندگی او وابسته به کارش هست، می‌تواند برخلاف کارفرمای خود رأی بدهد؟

به همین گونه است در نظام‌های سوسیالیستی. آیا کارگر از اظهار نظر و رأی دادن احساس امنیت می‌کند؟ آن‌ها می‌گویند تساوی وجود دارد و همه می‌توانند رأی بدهند. هر کسی ثمره کار خودش را می‌برد. مگر کارگر طی یک قرارداد و یا یک قانونی مزد نمی‌گیرد و مگر کارفرما هم طبق قانون مزد نمی‌پردازد؟! این‌ها کار خلاف قانون نمی‌کنند. ولی واقعیت این است که کدام قانون به چه ترتیب؟ تمام این‌ها را با یک حيله‌های خاصی تفسیر می‌کنند. و معانی واقعی قانون و تساوی و مصرف و استفاده از امکانات را مسخ می‌کنند.

۲- گسترش کنترل و استفاده از وسائل ارتباط جمعی:

شما می‌دانید که افکار عمومی را به مقدار بسیار زیاد وسائل ارتباط جمعی می‌سازند. اگر رادیوها، تلویزیون‌ها، روزنامه‌ها، مجلات، کتاب‌ها، تماماً در یک خط حرکت بکنند به مقدار زیاد افکار عمومی جامعه در همان خط حرکت می‌کند، از استثنائات می‌گذریم زیرا که، همیشه به‌طور معمول صحبت می‌کنیم.

پس بر وسائل ارتباط جمعی یک حاکمیت کامل برقرار می‌کنند، نمونه‌اش این است که در یک رابطه دیگر توضیح دادم، بسیاری از شبکه‌های رادیو تلویزیونی و مطبوعاتی جهان در دست صهیونیست‌هاست و در کشورهای سوسیالیستی دست دولت، به این ترتیب واقعاً مردم، مردمی که با مطالعات عادی تغذیه می‌شوند. فکری جز آنچه که به آن‌ها القاء می‌شود ندارد و نمی‌توانند داشته باشند و این وسائل ارتباط جمعی عملاً در کشورهای دیگر هم در دست ایادی خودشان است.

شما دیدید که پس از سقوط رژیم هیچ‌کدام از این سردبیرهای روزنامه‌ها، هیچ‌کدام از این مسئولین رادیو تلویزیون در گذشته نماندند. یا فرار کردند یا دستگیر شدند، چرا؟ برای این‌که تمام آن‌ها مهره‌هایی بودند که شبکه‌های بین‌المللی

برای این کشور آورد. و تربیت کرده بودند و در جاهای مناسب گذاشته بودند. (زیرنویس = مطالعه "مطبوعات و انقلاب اسلامی" در این مورد توصیه می‌شود.)@

اکثراً یا وابسته به CIA یا به صهیونیست و یا فراماسون بودند. خواندنی‌ها فراماسون بود، اطلاعات فراماسون بود، کیهان وابسته به CIA بود، رادیو و تلویزیون در کنترل CIA بود و بسیار چیزهای دیگر، طبیعتاً آن‌ها چیزی برای این مملکت نمی‌گذاشتند.

(زیرنویس = بعد از سقوط رژیم گذشته در ایران، مطبوعات همچنان سنگری برای ابرقلدران باقی ماند. خدماتی که مطبوعات وابسته در یک سال پس از سقوط رژیم به دشمنان انقلاب نمودند و ضرباتی که آنان بر پیکر انقلاب اسلامی و توده‌های محروم و مستضعف ایران وارد کردند، برای اربابان آن‌ها فراموش شدنی نیست. همچنان که در سرنگونی رژیم سالوادور آلنده در شیلی و کودتای ۲۸ مرداد ایران، این روش برای امپریالیزم مفید بوده است.

در این مدت آن‌ها سعی در تضعیف رهبری و محو جنبه‌های اسلامی و مردمی بودن انقلاب داشتند. آگاهانه و موزیانه مردم را علیه رهبری و به نفع گروه‌های وابسته و غیر اسلامی تحریک و تشویق می‌نمودند. کمک‌های هنگفت جاسوس خانه آمریکا (و به اصطلاح سفارتخانه) به این‌گونه روزنامه‌ها پس از تسخیر آن توسط مسلمانان راستین (دانشجویان مسلمان پیرو خط امام) بر ملا شد. تصمیم رهبر انقلاب و مسئولان کشور در تصفیه و بازسازی مطبوعات نقش مؤثری در خنثی کردن توطئه‌ها داشته است.

نقش رادیو-تلویزیون در این مدت خود شرح غم‌انگیزی دارد، که امیدواریم با مسئولیت و قاطعیت نسبت به اصلاح آن و ایفای رسالت حقیقی آن قدم‌های مؤثری، در آگاهی توده‌ها و خنثی کردن تبلیغات دشمنان اسلام و ملت مسلمان و افشای ماهیت آن‌ها برداشته شود.)@

۳- مسئله‌ای که حدوداً از ۳ قرن پیش در اروپا شروع شد، و با جوّ خاصی که در آنجا وجود داشت و استفاده‌ای را که دستگاه‌های حاکم می‌خواستند از این موضوع بکنند و کردند، و چون زمینه مناسب بود بهره‌برداری‌های لازم را هم نمودند. همین مسئله را به کشورهای دیگر تحت استعمار خودشان گسترش دادند.

البته در کشورهای زیر سلطه و محکوم نظام‌های امپریالیستی، این موضوع به قوت خود باقی است، و آن‌ها به اشکال مختلف به آن دامن می‌زنند، درحالی‌که در کشورهای استعماری (متروپل)، این بحث تقریباً منتفی و تعطیل شده است و آن مطرح کردن تضاد علم و دین است.

این موضوع را شما ساده نگیرید. بسیار مهم است. در ایران روی آن خیلی کار شد و آن قدر کار کردند که بالاخره آمدند گفتند یا باید اهل دین بود، یا اهل علم. و دیدید که حتی متأسفانه هنوز هم گاهی این اصطلاح در جامعه رایج است و

این اصطلاح را آن‌ها به ما دادند. حتی کسانی که علوم اسلامی را (مثل تفسیر قرآن، فقه، اصول، ادبیات عرب، فلسفه، تاریخ) علوم قدیمه می‌گویند. توجه فرمودید درحالی‌که علم قدیم و جدید ندارد ولی همین اصطلاح، خواه‌ناخواه این معنی را برای ما به وجود آورد که این‌گونه معارف باید متروک و طرد شود، و می‌شود از آن صرف نظر کرد، و از اینجا قضیه را به تضاد دین سیاست کشاندند. و از این جریان نتایج مطلوب خود را گرفتند.

****زیرنویس=** در این زمینه کتاب‌های متعددی در زبان فارسی به چاپ رسیده است. برای مطالعه بیشتر به کتاب‌های زیر مراجعه فرمائید:

«علل گرایش به مادیگری»، نوشته: «شهید مرتضی مطهری». «فایده و لزوم دین» نوشته: «محمدتقی شریعتی». @

در این رابطه باید این را تذکر بدهیم. اخیراً در جامعه ما به شکل دیگری موضوع تضاد علم و دین و درنهایت دین و سیاست، مطرح شده است. علت طرح آن دقیقاً همان هدف‌ها و نتایجی است که در گذشته منظور بوده است و به آن رسیده‌اند. امروز به شکل تضاد تخصص و تقوی در آمده است.

تضاد تخصص و تقوی به این ترتیب که ما می‌گوئیم این آدم تخصص و تضاد تقوی دارد ولی آن‌ها می‌گویند او تخصص اش بیشتر است حالا تقوی هم ندارد، نداشته باشد، یا می‌گوئیم این آدم تخصص اش از آن کمتر است ولی تقوایش بیشتر است می‌گویند نه ما آدم متخصص می‌خواهیم. دعوای تخصص و تقوی دقیقاً چیزی نیست که امروز در جامعه ما به وجود آمده باشد یا این‌که مثلاً فکر بکنید کسانی که صحبت از دین می‌کردند امروز صحبت از دین و تقوی می‌کنند منکر علم و تخصص باشند. نه، خود آن‌ها هم می‌دانند.

ولی وقتی که ما در تبلیغاتمان مسائلی را مطرح می‌کنیم، آن‌ها در باور خودشان این را می‌دانند کسانی که مسئله دین و تقوی را مطرح می‌کنند به علم و تخصص هم معتقدند ولی خوب برای این‌که سمپاشی بکنند، برای این‌که شعار بدهد و این شعارش گیرائی داشته باشد لااقل باید طوری مسئله را بگوید که بتواند طرف مقابل را از میدان به در بکند. و برای خودش یک زمینه قوی ایجاد بکند. به این ترتیب مسئله‌ای که الان در جامعه ما مطرح است یک مسئله صد در صد انحرافی است زیرا جالب است که مثلاً در مورد مرجع تقلیدمان به هر کدام از کتاب‌های رساله‌های عملیه مراجعه بکنید (این‌گونه کتاب‌ها را که امروز ننوخته ایم) می‌گوید مرجع باید اعلم و عادل باشد.

اعلم یعنی چه؟ یعنی عالم‌ترین؛ معلوم می‌شود ما به مسئله‌ی علم و تخصص بها می‌دهیم ضمناً به مسئله‌ی تقوی هم بها می‌دهیم و می‌گوئیم عادل باشد. این دو شرط را شما می‌توانید در کتاب‌های حتی دویست سال پیش ما هم پیدا بکنید و این خود نشان دهنده دروغ بودن و مغرضانه بودن طرح این مسئله است که ما به تخصص و علم بها نمی‌دهیم. و این‌طور نیست که همه‌ی ارزش‌ها را به تقوی بدهیم.

۴- کمک های فرهنگی در لباس خیرخواهانه: یکی از کارهایی که آن‌ها می‌کنند این است که ما برای بالا بردن سطح علمی و تخصصی شما حاضریم امکانات خودمان را در اختیار شما بگذاریم. شما هر سال ۱۰۰، ۲۰۰، ۵۰۰ نفر بفرستید به کشور ما، ما با مخارج خودمان به آن‌ها آموزش می‌دهیم تا رشته‌های مختلف علوم را تحصیل کنند و بعد برگردند به کشور شما و خدمت کنند.

ظاهراً وقتی که مسئله را به همین شکل بررسی کنیم می‌گوئیم که چه کار خودخواهانه ای است. اما بدانید کسانی که می‌روند آنجا صرف نظر از این که از فرهنگ آن‌ها تغذیه می‌کنند با فرهنگ آن‌ها رشد می‌کنند و فرهنگ آن‌ها را به‌عنوان ایده آل می‌یابند، معمولاً وقتی برگردند خدمتگزار فرهنگ و اقتصاد آن‌ها و مصرف‌کننده‌ی محصولات فکری و اقتصادی آن‌ها خواهند بود. آن‌ها به این موضوع و نتایج آن توجه دارند.

از نظر سیاسی خیلی حائز اهمیت است. بسیاری از جاسوس‌هایی که در کشورهای جهان سوم برای امپریالیسم جهانی خدمت می‌کنند، کسانی هستند که بورس و کارهای خدماتی آن‌ها را گرفته و در کشور استعمارگر تحصیل کرده‌اند و بعد به این کشورها بازگشته‌اند، مطمئن باشید مراکز دانشجویی ما در اروپا و آمریکا فعال‌ترین مراکز CIA است. لذا در برخورد با این‌گونه افراد باید احتیاط را از دست ندهیم، بی‌توجهی به این حقیقت آثار زیانباری برای ما داشته است. از کارهای دیگر که می‌کنند این است که می‌گویند شما دانشکده‌ی علوم اجتماعی و ادبیات انسانی درست کرده‌اید، و ما برای تقویت کتابخانه دانشکده مقداری کتاب اهدا می‌کنیم. کتابخانه دانشگاه‌های ما مملو از کتاب‌های اهدائی سازمان‌های آمریکائی، انگلیسی، روسی و... است.

دانشجویان ما کتاب‌های مزبور را می‌خوانند و استادان نیز آن‌ها را تدریس می‌نمایند و به‌این ترتیب امپریالیسم جهانی به هدف‌های درازمدت خود دست می‌یابد. آن‌ها در واقع با این کار یک سرمایه‌گذاری پرسودی به نفع خود انجام داده‌اند.

۵- تحمیق مردم با ساختن مراکز خدماتی و درمانی: از کارهای مهمی که در دنیا می‌شود تأسیس مراکزی برای جذب نیروی انسانی جهان زیر ستم به سمت امپریالیسم و هدف‌های آن است، درمانگاه، بیمارستان، مدرسه، زمین ورزش و امثال این‌گونه مؤسسات می‌سازند و بعد می‌گویند که این‌ها را فرانسوی‌ها، آمریکائی‌ها، شوروی‌ها و... ساخته‌اند. و در افریقا ۹۰٪ کسانی که مسیحی هستند (منهای کسانی که پدر و مادرشان مسیحی هستند) تحت تأثیر این‌گونه فعالیت‌های کشورهای استعماری بوده است.

با دادن یک عکس، مقداری دارو و بستری کردن یک و یا چند روز در بیمارستان به آن‌ها تلقین می‌کنند، که ما برای خدمت به شما و بسط تمدن به این منطقه آمده‌ایم. چنین تبلیغ می‌کنند، که این‌گونه خدمات جزئی از فرهنگ و سیاست ما هست. جالب این است که وقتی شما به یکی از این‌گونه سازمان‌ها بروید و فرضاً مقداری دارو بگیریید بلافاصله

آدرس شما را می‌گیرند و از آن تاریخ مرتباً برای شما نشریات کلیسا را می‌فرستند. این معمولشان است وقتی کلاس‌های زبان، آموزش کمک‌های اولیه و حتی اردو، گردش‌های دست‌جمعی به‌طور رایگان، تشکیل می‌دهند.

در نپال غیر از آن‌هایی که به اصطلاح در جنگل‌ها با مذاهب قدیمی خودشان زندگی می‌کنند، کسانی که در شهرها هستند اکثراً مسیحی می‌باشند. درحالی‌که آن منطقه اصلاً سابقه‌ی مسیحیت ندارد و تماماً به همین طریق مسیحیت را انتخاب کرده‌اند. خاطریم هست حدود سه، چهار سال پیش فیلمی در مورد نپال دیدیم. تمام مسائل را دقیقاً توضیح داده بود. بچه‌ها و بزرگ‌ها همه به کلیسا می‌رفتند. تا ۱۶۰ سال پیش اصلاً در آنجا مسیحی وجود نداشت و حالا مسیحیت کاملاً پایگاهی نسبتاً وسیع پیدا کرده است.

۶- مبارزه مستقیم و غیرمستقیم با ایدئولوژی‌های مخالف: واقعیت این است که اگر قرار باشد که اسلام در جامعه مطرح باشد، آن‌ها نمی‌توانند باشند بنابراین لبه‌ی تیز فعالیت و حملات خودشان را به هر شکلی که می‌توانند متوجه اسلام می‌کنند. تضعیف نقش اسلام در کشورهای مسلمان نشین به شکل‌های مختلف صورت می‌گیرد. در طول دو سال گذشته صرف نظر از حملات گسترده‌ای که در مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های دنیا کلاً علیه جمهوری اسلامی می‌شود یک موج جدید تبلیغات ضد اسلام هم شروع شده، و مجدداً یک سری حرف‌های دو سه قرن پیش را دوباره پیش کشیده‌اند. آن‌ها به خوبی می‌دانند که نفوذ اسلام و قدرت قوی ایدئولوژیک آن، قادر است تمام تئوری‌ها و ایدئولوژی‌های شرق و غرب را پاسخ گوید و پایگاه‌های آن‌ها را ویران نماید.

البته در بعضی کشورها، از جهات دیگری مذاهب موجود آن کشورها برای آن‌ها دردسر است. مثلاً در هند، همان مذاهب رایج هندی بزرگ‌ترین سد حاکمیت اقتصادی و فرهنگ سرمایه‌داری است. اصولاً مذاهب هندی تعلیمات خاصی می‌دهد (مصرف نکردن، از دنیا بریدن، بی‌توجهی به ظواهر و تجمل و امثال این‌ها) که این تعلیمات با فرهنگ سرمایه‌داری که همیشه در این مقوله‌ها فکر می‌کند در تضاد دائم است. با فرهنگ سوسیالیستی هم تضاد دائم دارد. چون این فرهنگ می‌گوید برو کار بکن، درحالی‌که او که با این تفکر اهل کار کردن نیست. چند روز پیش راجع به هند با یکی از دوستان صحبت می‌کردیم. به مناسبت صحبت این شد مثلاً ساعت هشت به فلان جا مراجعه بشود.

گفت آقا چه می‌گوئی؟ ساعتی را که ما حدوداً می‌توانیم بگوییم شروع کار آن‌هاست ساعت ده است. خلاصه این‌ها چندان به کار معتقد نیستند. حال یک اداره‌ای هم دارند ساعت ۹ آهسته آهسته از خانه می‌آید آن‌هایی که خیلی به اصطلاح مترقی‌اند ماشین سوار می‌شوند. ساعت ده تازه شروع به کار می‌کنند. یک چنین مسئله‌ای هست این فرهنگ با فرهنگ سرمایه‌داری و فرهنگ سوسیالیستی در تضاد است و با این‌ها مبارزه می‌کند. البته یک مسئله هم هست که هر چه این‌ها بتوانند به اصطلاح آن فرهنگ جهانی خودشان را گسترش بدهند طبعاً حاکمیت سیاسی و اقتصادی آن‌ها راحت‌تر صورت می‌گیرد.

کافی است که مردم این کشورها را متقاعد بکنند که باید از این هویت خود دست بردارند. از این نحوه زندگی کردن، طرز تفکر، نحوه ی روابط، ایده آل ها دست بردارند. پس از تحقق چنین تغییری مسلماً فرهنگ ماتریالیستی جایگزین آن خواهد شد که در آن صورت آن‌ها به هدف‌های خود رسیده اند.

۷- تدوین نظام آموزشی کشورهای زیر سلطه بر اساس جهان بینی ماتریالیستی: هر چه بتوانند در این زمینه موفق تر باشند و افراد بیشتری را تربیت بکنند تا کمک آن‌ها باشند و بتوانند چرخ های نظام اقتصادی آن‌ها را بهتر و بیشتر بچرخانند به نفع آن‌هاست. به جای این که مهندس و تکنسین از کشور خود بیاورند. در کشورهای مستعمره و تحت نفوذ خود افراد مورد نیاز را با برنامه‌های آموزش خاص خود تربیت می نمایند. به این ترتیب با مخارج کمتر، نیروی انسان از دیگران ولی سرمایه‌گذاری از او خواهد بود و سود و بهره اش هم درنهایت از آن‌ها خواهد بود.

به این دلیل می‌بینید که چند سالی است که به تدریج تکنولوژی های سبک و حتی گاهی نیمه سنگین هم به کشورهای جهان سوم منتقل می‌شود تا از نیروی انسانی ارزان این کشورها استفاده بشود. ولی منافع درنهایت به کشورهای امپریالیستی بر می گردد. برای این کار طبعاً باید نظام آموزشی این کشورها را با نظام آموزشی آنجا هماهنگ کنند. دیدید که نظام آموزشی ما را آن قدر چرخانند، چرخانند تا به این شکل در آورند. به طوری که تحصیل کرده های ما درنهایت به عنوان خدمتگزاران نظام سرمایه داری در آمدند. در این مدت ضرباتی را که خوردیم و می خوریم از جانب چه آدم هایی است و آن‌ها از دست چه کسانی ناراحت هستند و این خود بهترین دلیل بر این حقیقت است.

وقتی که می‌گویند، نظام جمهوری اسلامی نظام ملاهاست، نظام آخوندهاست ما که ماهیت قضیه را به خوبی می دانیم و آن‌ها هم می‌دانند که ضربه اصلی را از جانب چه کسانی و به چه دلیل تحمل می‌کنند. امپریالیزم جهانی می‌داند، که اگر بخواهد در درازمدت این منطقه همچنان به عنوان یک پایگاه مطمئن باقی بماند، باید ریشه های فرهنگی را که پنجاه سال در این کشور برنامه‌ریزی کرده خشک نشود. اگر قرار بشود با ادامه ی این حرکت قوی ریشه فرهنگ‌های ماتریالیستی خشک بشود، دیگر حداقل برای یکی، دو قرن باید عقب نشینی بکنند.

چند شب پیش در یکی از روزنامه ها کاریکاتور جالبی بود که شاید شما هم دیده باشید. که درختی کشیده بود و روی آن نوشته بود انقلاب فرهنگی و در ریشه ی درخت قرآن را گذاشته بود. منظورش این بود که به هر حال انقلاب فرهنگی باید ریشه در فرهنگ قرآن داشته باشد. در صورت استقرار و حاکمیت این جریان در هر نقطه از جهان، دیگر جای پائی برای آن‌ها نمی ماند. من و تو که از این فرهنگ ارتزاق کرده باشیم نه با او سازش می‌کنیم نه برای آن ارزش قائل هستیم.

دست پروردگان و تغذیه کنندگان فرهنگ ضد خدائی و ضد انسانی برای این گونه نظام ها و افرادش ارزش قائلند. و فکر می‌کنند که مثلاً آمریکائی یا اروپائی چیزی است. نخیر، اصلاً هیچ خبری نیست. یک مشت آدم هستند که از نظر ارزش های انسانی به مراتب از ما پائین ترند. از نظر فکری هم از ما برتر نیستند. به دلیل این که اگر ما به کاری علاقه داشته

باشیم تجربه نشان داده و ظرف یک چهارم مدتی را که آن‌ها صرف می‌کنند تا چیزی را آموزش بدهند ما آموزش می‌بینیم. این اغراق نیست و در موارد متعددی در دو سال گذشته حقانیت خود را ثابت کرده است.

به‌عنوان نمونه مثلاً در گذشته گفته بودند آموزش برای کارگری که بتواند با این ماشین آلات کار بکند شش ماه است دوره می‌گذاشتند، به خارج کشور اعزام می‌کردند. حال آن‌که اکنون مهندسين ایرانی خود ما همان شش ماه را در ظرف یک ماه و نیم، همان دوره را به پایان می‌رساند، و می‌گویند از نظر کیفیت واقعاً فرق ندارد. چه بسا از کیفیت بیشتری برخوردار است. نه استعداد ما کمتر است، نه ارزش‌های انسانی ما پائین‌تر است و نه این‌که نتوانیم خالق ارزش‌های جدید باشیم، بلکه تاریخ ثابت کرده است و دو سال اخیر نیز بهترین دلیل هست، که هر گاه ما تصمیم گرفته ایم که متکی به خود باشیم توانستیم و موفق شدیم.

امپریالیسم آمریکا از وجود کشوری انقلابی سوسیالیست در فاصله چند صد کیلومتری خود احساس هیچ‌گونه خطری جدی به‌خصوص در درازمدت ندارد. زیرا به تجربه تاریخی برای آن‌ها ثابت شده است که این‌گونه رژیم‌ها مدت طولانی نمی‌توانند نیازهای اساسی مردم را پاسخگو باشند. در نتیجه پایگاه عمیق توده‌ای خود را از دست می‌دهند. به همین ترتیب امپریالیسم شوروی از وجود یک حکومت کودتائی، آمریکائی در همسایگی خود احساس خطر نمی‌کند و حاضر است با حکومتی فاشیست و حامی سرمایه‌داری و وابسته به غرب چون رژیم شاه را در کنار خود تحمل کند و از راه کمک‌های مستقیم و غیرمستقیم آن را تقویت نماید و موجودیتش را حفظ کند. (زیرنویس = فروش انواع و اقسام سلاح به‌خصوص سلاح‌های ضد چریک از جانب امپریالیسم شوروی به ایران یکی از دلایل صحت این تحلیل است.) @

اما هیچ‌یک از آن‌ها حاضر نیستند نظام جمهوری اسلامی را بپذیرند و با آن روابط عادی برقرار نمایند هجوم گسترده شوروی به افغانستان به علت ترس از گسترش انقلاب اسلامی بوده و این کار قطعاً با اطلاع و توافق آمریکا صورت گرفته است. توجیه هجوم شوروی به افغانستان و کشتار مردم مسلمان این سرزمین، از جانب آن‌ها جالب است.

امپریالیسم شرق می‌گوید چون دولت انقلابی - مردمی به برگ کارمل!! از ما تقاضای کمک نمود و از طرفی ما با دولت افغانستان روابط دوستانه داشتیم، لذا ایجاب می‌کرد که به کمک دولت قانونی! انقلابی! و مردمی! افغانستان بشتابیم و در این خصوص ما هیچ‌گونه مضایقه‌ای نخواهیم کرد. این توجیه دقیقاً مشابه بیان آمریکا در توجیه هجوم و لشگرکشی خود به ویتنام، و کشتار و قتل عام مردم قهرمان آن سرزمین، هست.

کمک مشترک آمریکا و شوروی به دست نشانده و دست پرورده‌ی خود صدام برای جنگ علیه جمهوری اسلامی، بهترین دلیل است، که دولت‌های بزرگ و کوچک حاضرند هر نوع حکومتی را تحمل کنند به استثنای حکومت‌هایی که بخواهند بر اساس ایدئولوژی اسلام زندگی و حکومت نمایند و بخواهند که بدون وابستگی به شرق و غرب و مستقل جامعه‌ی خود را به پیش ببرند.